

تفسير احمد

سُورَةُ الشُّعَرَاءِ

Ketabton.com

جزء - (19)

ترجمه و تفسير سورة «الشعراء»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشعراء

جزء 19

سورة شعراء درمکه نازل شده و دارای دوصدوبیست هفت آیه و یازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت تسمیه این سوره به «شعراء» این است که حق تعالی در آیات (224 - 226) این سوره، میان شعرائی گمراه شعرائی بی هدف و شعرائی مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم شاعر آند و آنچه که باخود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طوریکه میفرماید: **«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (224) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (225) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (226)**

(پیامبر اسلام شاعر نیست، زیرا) شاعران را گمراهان پیروی می کنند. آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته میروند؟ و مطالبی می گویند که به آن عمل نمی کنند؟ قابل تذکر است که نام دیگر این سوره «طسم» است. یادداشت:

در این سوره مبارکه؛ داستان ذی عبرتی پیامبرانی؛ اول داستان موسی و هارون علیهم السلام، دوم داستان و قصه ابراهیم علیه سلام، سوم قصه و داستان نوح علیه السلام، چهارم قصه ی هود علیه السلام، پنجم داستان صالح علیه السلام، ششم قصه ی لوط علیه السلام، و هفتم قصه ی شعیب علیه السلام. و برخورد های لجوجانه ی قوم با ایشان به بیان گرفته شده است و در پایان هر داستان پروردگار با عظمت ما میفرماید: **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (121) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (122)**» لذا این آیه هشت بار در این سوره تکرار شده تا مایه ی دلداری و آرامش خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد و به او بگوید از لجاجت مشرکین مگه متاثر و جگر خون مشو، زیرا همه ی انبیاء گرفتار چنین مردمی بوده اند.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: تاریخ، بهترین وسیله برای تقویت روحیه مؤمنین، بالا رفتن بصیرت و سعه ی صدر و آینده نگری در برابر تهدید دشمنان است. لذا رهبران و زعمای جامعه باید از تاریخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تاریخی آن پند لازم بگیرند. شعراء: شعراء جمع شاعر، به معنای گوینده شعر.

مفهوم کلی سوره شعراء:

یادآوری توحید؛

فرازهایی از زندگی پیامبران الهی؛

ستایش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که: سوره شعراء دارای دوصدوبیست و هفت آیه بوده، و تعداد کلمات آن به؛ هزار و دوصد و نود و هفت کلمه می رسد.

همچنان تعداد حروف این سوره به؛ پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سوره قبلي:

در سوره فرقان، خلاصه ای از قصه ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال میکند. سر آغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوا و موضوعات:

همانطوریکه که گفته شد سوره شعراء در مکه معظمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره های مکی جنبه ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می دهد.

بخش اول سوره طلیعه سوره است که با حروف مقطعه شروع میشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل کرده، سپس موضع گیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشنی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه ای دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجابت ها و خیره سري های آنان را در برابر این پیامبران بازگو میکند، که بعضی مانند داستان موسی علیه السلام و فرعون مشروحتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام کوتاه تر است.

مخصوصاً در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد و فتوری به خود راه ندهند. و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناك این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی علیه السلام نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغیان وجود دارد، داستان خاتمه می یابد.

- پس از آن قصه ی ابراهیم خلیل الله را مورد بحث قرار داده و موضع گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه میشوند و نه سودی میرساند، باطل و نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

- سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.

- و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السلام را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب کنندگان بیان نمود، در شأن رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن میفرماید: «وَ إِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.» بخش سوم و اخیری که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن میگوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ترجمه و تفسیر سوره «الشعراء»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم ﴿۱﴾

خوانده می شود: «ط، سین، میم» البته با ادغام سین در میم. الله عزوجل بهمراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است. (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

(این است آیات قرآن مبین) آشکار کننده حق از باطل. (۲)
این کتابی است مبین، یعنی مطالبش شفاف و روشن است، و پیچیده و مبهم نیست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نیز شفاف و روشن است، پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مبین است و منزلت والایی دارد.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 9) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

شاید تومی خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی!
(۳)

الله متعال در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میفرماید: ای پیامبر! شاید تو از دلسوزی بسیار بر هدایت قومت و از شدت حرص و اشتیاق بر ایمان امتت که چرابه پیامت ایمان نیآورده و به دعوتت لبیک نگفته اند، جانت را هلاک گردانی. پس خود را هلاک نکن و کار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿۴﴾

اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد! (۴)

هدف از «آیه»: معجزه ای که مردم را وادار به ایمان گرداند.

مفسر صاوی درباره این آیه مبارکه می نویسد: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می خواستیم معجزه‌ای بر آنان نازل می کردیم که قلب شان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس آرام باش و خود را خسته مساز. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۶۷/۳).

در آیه شریف به یک اصل مهم اشاره می کند، که اگر پروردگار با عظمت بخواهد، این قدرت را دارد که بر کافران معجزه نازل کند، و یاهم عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستد که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرو آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع و مطیع گردند. تا تصدیق به علم غیب، امری اختیاری باشد نه اجباری. و از جانب دیگر سنت و قانون الهی، اختیار و مهلت دادن به مردم است. همان طوریکه یاد آور شدیم: ایمان باید اختیاری و انتخابی باشد نه اجباری.

معنی و مفهوم ایمان:

معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. چه تعداد کثیری از منافقانی اند که به زبان گفتند: ایمان آورده‌ایم. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8)» [البقرة: 8]. «و از مردمان کسانی که میگویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالیکه به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند».

معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می دهند، ما نیز انجام بدهیم. چه بسیارند شیادانی که به نیکوکاری و کارهای خیر و شعارهای بندگی و دینداری تظاهر می‌کنند، حال آنکه در قلب هایشان اثری از آبادی خیر و صلاح و اخلاص برای خدا نیست: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدَعُونَ اللَّهُ وَهُوَ خَدَعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (142)﴾ [النساء: 142].**

«منافقان خدا را (به زعم خود) فریب میدهند، و در حالیکه خدا فریب دهنده‌ی آنان است. و هرگاه برای نماز برخیزند بیمارگونه برخیزند، برای مردم نمایش می دهند و یاد خدا نمی‌کنند، مگر اندکی».

معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند. «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» [النمل: 14]. «با آن که به جان، آن‌ها را دریافته و شناخت پیدا کرده بودند، از روی ستم و برتری جویی! با سماجت انکار کردند».

حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که در اعماق روان انسان نفوذ میکند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در بر می گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار میدهد. بنابر این، ایمان حقیقی قطعاً احتیاج به آنچه ادراک ذهنی و فکری دارد که نقاب از چهره حقایق هستی برگیرد و آن حقایق را به همان صورت و وضعیتی که در واقع هستند به نمایش درآورد. و این کشف و شهود نیز جز از طریق معصوم و انحراف ناپذیر وحی الهی انجام نخواهد پذیرفت.

و باید این ادراک عقلی و ذهنی به سرحد جزم و یقین برسد، و انسان را به آنچه یقین قاطعی برساند که هیچ شک و شبهه‌ای آن را متزلزل نگرداند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» [الحجرات: 15].

«مؤمنان همانا آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس شک نیاوردند». این شناخت جزمی و قطعی نیز باید همراه با پذیرش قلبی و دل‌بستگی ارادی و اختیاری باشد، به طوری که در پیکر فرمانبري و اطاعت و سرسپردگی از روی رضایت و تسلیم همه جانبه نسبت به فرمان کسی که به او ایمان آورده است، تجسم پیدا می‌کند. قرآن کریم همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکرد های درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که آن ویژگی‌ها باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است. خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید: **«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»** [الحجرات: 51].

«مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویند» شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچ گونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه خدا از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یک پارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبایی نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمیتواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیما بین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص و زشت و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که بر شمرديم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می‌کنند.

و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری

از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ میکند و آن را قانع و مطمئن میگرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آنرا به جنب و جوش و حرکت درمی‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت و می‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت در آمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ میدهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (برای تفصیل مراجعه شود به کتاب نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

و به آن‌ها هیچ موعظه و اندرز تازه از سوی پروردگار بخشنده نمی‌آید، مگر این که از آن روی‌گردان هستند. (۵)

یعنی هیچ چیز نو از قرآن از سوی الله متعال بر کافران فرود نیامد تا به تدریج پند و تذکر شان داده و حقایق و اخبار را برای شان روشن و مبرهن گرداند، جز اینکه همواره از آن روی گشتانده و فقط از سر عناد و استبکار، آن را نپذیرفتند. دیده میشود که: هیچ تذکری در اشخاص سنگدل، کارساز نیست.

تعداد از انسانها به جای پذیرش حق، از قبل راه لجابت را در پیش گرفته اند. و یقیناً اعراضی که برخاسته از استکبار و تکذیب باشد، خطرناک است. ولی مطمئن باید بود: آنچه از انسانهای که؛ حق و پیروان آن را مسخره می‌کنند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

آنها تکذیب کردند، پس به زودی اخبار آنچه مسخره اش می‌کردند بدیشان خواهد رسید. (۶) «**أَنْبَاءُ**»: اخبار. هدف از آن جزا های سنگین است که در این جهان و آن جهان دامنگیر آنان می‌شود (ملاحظه شود سوره: انعام آیات 5 و 6).

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: **عناد، اعراض و دشمنی کفار**، به درجه آخر رسیده است، آنان قرآن عظیم الشان را تکذیب نمودند و آنرا به باد مسخره گرفتند. در آیه مبارکه تأکید بعمل آمده است که: در آینده قریب عاقبت و فرجام تکذیب و استهزای خود را خواهند یافت. یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزاء و ریشخند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت های سه گانه کفار:

در آیات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف و مشهوری برای کفار به بیان گرفته شده که عبارتند از: **اعراض، تکذیب، استهزاء**. و دیده میشود که؛ چطور انسان به تدریج و گام به گام به سقوط کشانیده می‌شود، در ابتدا به حق بی‌اعتنایی و اعراض می‌کند، سپس آن را تکذیب و آن گاه حق را به مسخره می‌گیرد. ولی بدترین حالت و صفت انسان، در این خصلت همانا مسخره کردن حق است، لذا در آیه مبارکه میفرماید: در آینده، خبرهای مسخره کردن آنان به آنها خواهد رسید. و نمیفرماید: کیفر اعراض و تکذیب به آنان خواهد

رسید. یعنی آنان که حق و پیروان آن را به مسخره می گیرند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند حتماً جزای این عمل خویش را:

«**مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ**» (یا در دنیا، یا در هنگام مرگ، یا در برزخ، و یا در قیامت خواهد چشید). الله تعالی ما را از چنین خصلت نگاه دارد.

استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است:

کافران برای تحقیر و زیر سؤال بردن شخصیت پیامبران، آنان را به باد تمسخر می گرفتند. قرآن عظیم الشان در (سوره هود آیه 38) در مورد قوم نوح علیه اسلام که مؤمنین را به مسخره می گرفتند، میفرماید: «**وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ**» (و نوح علیه السلام کشتی را میساخت (یعنی: شروع به ساختن آن کرد) «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی میگذشتند، او را مسخره میکردند» (و میگفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده‌ای! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی میسازي، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور میشود؟) «می گفت: اگر ما را مسخره میکنید» (امروز به سبب ساختن کشتی) «ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» (در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنشان در توفان).

همچنان قرآن عظیم الشان در چندین آیات متبرکه اشاره بعمل آورده طوریکه در (آیه 30 سوره یس) میفرماید: «**مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ**» (که هیچ پیامبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزا گرفتند).

وباز میفرماید: «**وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ**» (آیه 36 سوره انبیاء) (و هرگاه کفار تو را ببینند، کاری غیر از به استهزاء گرفتن تو ندارند، (با همدیگر میگویند: آیا این است آنکه خدایان شمارا (به بدی) یاد میکند؟ درحالیکه (این کافران) خودشان، یاد خدای رحمان را منکرند (و به او کفر می‌ورزند).

باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی از استدلال است. و کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه و وسیله علمی و منطقی ندارند. بناءً کفار عواطف مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک می‌کردند.

و در واقع کفار از تمام پیامبران مسخره می‌کرده اند: قرآن عظیم الشان میفرماید: «**وَلَقَدْ اسْتَهْزَؤْا بِرَسُولٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ**» (الانبیاء: 41) (ومسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند پس کسانی که آنرا مسخره کردند، اما سرانجام آنچه را استهزا میکردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (مجازات الهی آنان ها در هم کوبید).

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم. (٧) چگونه به پروردگار با عظمت خویش کفر می‌ورزند، و به سوی زمین که آفریده وی است توجه نه می‌کنند، آیا توجه ندارند که چه عجایب در زمین از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده در آن رویانده و قرار داده‌ایم؟ یعنی: از اجناس سودمندی که انسان‌ها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها قادر و توانا نمی‌باشد. استفهام برای توبیخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش می‌کند.

قرآن عظیم الشان کسانی را که با دید عمیق به جهان نگاه نمی‌کنند، توبیخ میکند. مطالعه در باره‌ی موجودات هستی و زیبایی‌های آن، بهترین راه خدا شناسی است.

«زَوْجِ كَرِيمٍ»:

معنی لفظی زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می‌شود، در بسیاری درخت‌ها هم نر و ماده وجود دارد، و به آنها از این جهت میتوان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع و صنف خاصی آید، و با توجه به این معنی، به هر نوع درختی، میتوان زوج گفت، و معنای کریم چیز پسندیده و عمده است.

یادداشت: جمع میان کلمه «کم» و «کل» در آیه مبارکه: گل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می‌کند و کم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو کلمه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

یقیناً در این کار نشانه‌ای است، ولی بیشترشان ایمان‌آورنده نیستند. (8)
«آیة»: نشانه و دلیل. عبرت و پند.

بادر نظر داشت دلیلی واضح و آشکار و قاطع بریگانگی و قدرت با عظمت الهی با آنها بیشتر آنان به الله ایمان نداشتند؛ و اکثر شان به کفر خود ادامه میدهند. انتظار نمی‌رود که ایمان بیاورند، و اکثر آنها هم هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر مهربان است. (9)
باید متذکر شد که: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نیست، او در حالیکه شکست ناپذیر است مهربان است و به مخالفان مهلت می‌دهد تا شاید از راه خطا خویش برگردند و توبه نمایند.

در حقیقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولی با آنها نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می‌دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها از شتاب و عجله کار نمی‌گیرد.

ابو العالیه میفرماید: «عزیز» یعنی مقتدر است و از مخالفین امر و فرمانش، آنهايي که به جز «الله» خدایان دیگری را می‌پرستند انتقام می‌گیرد. و نسبت به آنکه در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش رو آورده مهربان است. (تفسیر صفوة التفسیر شیخ علی صابونی).

و امام فخر رازی میفرماید: به این علت در آیه متبرکه «العزیز» را قبل از «الرحیم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقتدر است. اما با این وجود نسبت به بندگان مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام‌گیری، بیشتر جلب توجه می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۳/۲۴).

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

و یاد بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد (امر کرد) که به نزد آن قوم ظالم برو. (۱۰)
خوانندگان گرامی!

از این آیه به بعد یعنی آیات (10 الي 68) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسی و هارون علیهم السلام و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله

فرعون با موسی علیه السلام در باره‌ی وجود آفریدگار، معجزه‌ی موسی علیه السلام، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی علیه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، بحث بعمل آمده است.

ذکر و بیان داستان های پیامبران تسلی خاطر است به پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرماید که: تکذیب قوم موضوع نو ظهور و تازه نیست، بلکه همه‌ی اقوام گذشته در مقابل انبیای خویش از همین شیوه استفاده بعمل آورده اند.

در آیه مبارکه فوق بیان یافت که: ای پیامبر! روزی را برای مردم یاد کن که الله متعال حضرت موسی علیه السلام را ندا داد و برایش (امر کرد) که: به سوی جماعت که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی اسرائیل را به صورت بنده‌ی خود در آورده‌اند، برود.

قابل یاد آوری است که داستان موسی علیه السلام در یازده سوره قرآن عظیم الشان بصورت کل و جز به بیان گرفته شده است که از آنجمله این قصه‌ها را در سوره‌های: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) مطالعه نمود.

فلسفه داستان انبیاء در قرآن:

تاریخ انبیاء، تاریخ با شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی‌توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند.

سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است!

به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی‌ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی‌نظیر است و بندرت میتوان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگیشان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در واری حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.

خداوند عظیم الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی‌ترین مردان حتی کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه میکردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملتها بودند. خوانندگان گرامی!

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره مطهره ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار خویش رهنمایی خود قرار دهند و سرمشق زندگی‌شان این پیغمبران بزرگوار باشند.

طوری‌که خداوند متعال در (101 سوره یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است).

فواید داستان های قرآنی:

فواید داستان های قرآنی را میتوان بطور مؤجز در نقاط ذیل جمعبندی نمود:

اثبات رسالت و وحی:

یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی الهی مایه گرفته است و آن‌ها فرستاده الله متعال هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن کریم بیان کرده که این داستان‌ها به وحی الله متعال بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیر او می(ناخوان) بود خداوند میفرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ ﴿48﴾» [العنکبوت: 48]. (تو پیش از قرآن، کتاب نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی که اگر چنین میشد باطل‌گویان به شک و تردید می افتادند) و به هیچ وجه از رسول الله نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا احبار یهود نشسته و این داستان‌ها را از ایشان اقتباس کرده باشد.

اشاره به وحدت ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همه‌ی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بیان هدف از دعوت پیغمبران:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان میشود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

دیدگاه امت در قبال انبیای کرام:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی اشاره به موضع اقوام و امت‌ها در قبال دعوت آن‌ها می باشد. تاریخ نشان می دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته اند. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿31﴾» [الفرقان: 31]. (اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از مجرمان را دشمن ساخته‌ایم، و همین بس که خدای تو راهنما و یاور تو باشد). باری، در داستان پیامبران صیغهی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است.

ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آن‌ها هیچ تضاد و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک منبع سرچشمه گرفته اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریح (که همانا خداوند سبحان است) میباشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ

أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿13﴾ [الشوري: 13].

(خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند.)

پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا می‌باشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها تسلی خاطر میدهد و آنها را بر مخالفان برتری میدهد.

بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق می‌باشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به میان آورده که بر قدرت خارق العاده او دلالت میکند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده شده و تمامی این‌ها بر قدرت خارق العاده و قدرت بی‌ظنیر او دلالت می‌نماید.

عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد:

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿27﴾» [المائدة: 27]. (داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد.

بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!)

در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قریه که در امنیت و آسایش می‌زیستند اما سر از نافرمانی درآوردند؛ تمامی این داستان‌ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است.

علت تکرار داستان های قرآنی:

بصورت کل باید گفت: خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن گفته و موعظه‌های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تأسی بجویم و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم فرعون، آیا آنها (از شرک و آمدن عذاب) نمی‌پرهیزند؟ (۱۱)
 باید یادآور شد که در سوره الشعراء، بصورت کل جمله؛ «أَلَا تَتَّقُونَ»، هفت بار تکرار شده است. واقعیت بزرگی که در این جمله معجزه اساء نهفته است همین است: در صورتیکه تقوا نباشد، سخن پیامبران مؤثر نیست.
 در ضمن قابل تذکر است که این آیه دلالت بر یک اصل بی نهایت عالی دارد و آن اینکه اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در قلوب انسانها است.

تقویت تقوا:

جامعه شناسان بدین امر معتقدند که: انسانها به طور طبیعی یا اضطراری، نیازمند و محتاج تعاون اجتماعی است، یعنی بدون یاری جستن از هموعان خود نمیتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه بدهد. از سوی دیگر سعادت شخصی به سعادت و خوشبختی جامعه او بستگی دارد. از جمله عواملی که می تواند سعادت جامعه را تضمین کند تقوای الهی است.
 تقوای الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین ختاء، گناه و پلیدی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. تقوا این نیست که انسان خود را از محیط و عوامل گناه دور نگاه دارد، بلکه انسان باید در روح خود حالت و قوتی را ایجاد کند که به او مصونیت اخلاقی بدهد و در هر شرایطی او را از انجام گناه باز دارد.
 تقوا در بینش اسلامی، باید همراه با بصریت و آگاهی باشد و الا ضرر آن کمتر از فایده آن نمی باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

(موسی) عرض کرد: ای پروردگارم! من می ترسم از اینکه مرا تکذیب کنند. (۱۲)
 (موسی) گفت: پروردگارا! می ترسم در اینکه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تکذیبکنند و دعوتم را نپذیرند. (و از روی تکبر و تفرعن رسالتم را قبول نکنند به رد دعوتم قبل از اینکه سخن مرا کامل بشنوند به تکذیب آغاز نمایند و هیچکس در آن مجلس مؤیدمن نباشد ممکن است در آن وقت اندوهگین و دلتنگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ ﴿١٣﴾

و سینه ام تنگ می شود و زبانم روان نیست. پس به سوی هارون فرست (۱۳)
 «وَيَضِيقُ صَدْرِي»: اگر تکذیب کنند، از غم و غصه، سینه ام تنگ می شود، و (بدین هنگام چنان که باید در مجادله با آنان) زبانم نمی گردد، یعنی بطور روان و گویا صحبت کرده نمی توانم. پس (جبرئیل را) به پیش (برادرم) هارون بفرست (و پیغمبرش گردان، تا یاری و کمکم کند). موسی علیه السلام از پروردگار با عظمت می خواهد که: هارون را پیغمبر فرماید (برای تفصیل مراجعه بفرماید به سوره های: قصص آیه 34، مریم آیه 53، انبیاء آیه 48).

موسی علیه السلام میگوید: پروردگارا! جبرئیل علیه السلام را با وحی به سوی او (هارون) که بیشتر زبان فصیح دارد بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. و مرا در این وظیفه سنگین و در ادای رسالت و تبلیغ دعوت، یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر زندگی بسر می برد.
 همچنان موسی علیه السلام از پروردگار خویش می خواهد که پروردگارا! به شرح صدر نصیب فرما، من با تمام وجود ماموریتت خویش را می پذیرم، اما وقتی که من آنجا بروم

زبانم بند می آید، چون فرعون «ذی الاوتاد» است، یعنی مخالفانش را میخکوب میکرد، پس به فرشته وحی امر کنید که به سراغ برادرم برود، و او را وزیر من قرار دهد، برای این که بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین، تبلیغ است و برادرم از من شیرین تر حرف میزند، او را وزیر من قرار بده، و من در اثر این که قبل از نبوتم از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم، و ظالمی را از پای در آوردم، آنها کینه مرا دارند و ممکن است مرا بکشند، و پیام شما ناکام بماند، اگر مرا کشتند، برادرم پیام شما را به مردم برساند.

مفسران در این مورد می نویسند: موسی علیه السلام در مورد درخواست یاور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و ضیق قلب و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل تنگی است و دل تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن میشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است:

«وَأَحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».

بر انسانها است که در هنگام پذیرش و قبولیت یک مسئولیت و وظیفوی نقاط ضعف خود را نیز بیان کند. و واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبیا است.

رهبری که: مسئولیت هدایت، تبلیغ و ارشاد، را به دوش میگرد، باید دارای وسعت صدر باشد. در این هیچ جای شکی نیست که نقاط ضعف را باید جبران کنیم، ولی از زیر بار مسئولیت، نباید شانه خالی کنیم. پذیرش یا اعطای مسئولیت های بزرگ با وجود ضعفها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد.

در بیان و رساندن حق، نباید از کمی طرفداران حق بترسیم و نه از زیادی مخالفان حق. و نباید فراموش کنیم که: پیشنهاد مفید و مناسب را الله متعال هم می پذیرد. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است. خداوند پشتیبان انبیا است. و از الله متعال میخواهم که ما را هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرماید.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد). (۱۴).

«ذَنْبٌ»: هدف از آن قصاص شخصی ظالم است که با یک مرد مظلوم بنی اسرائیلی جنگ داشت، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتهاً توسط موسی علیه السلام به قتل رسید (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: ۱۵).

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» زیرا من قبلاً شخصی از آنان را کشته ام و از من طالب خون وی اند. بناءً من نزد آنها گنهکارم و می ترسم که مرا در برابرش، به قتل رسانند.

باید یادآور شد که: ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیا علیه السلام نیز دست میدهد و این ترسی است طبیعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. الله تعالی برایش فرمود:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

گفت: نه چنین نیست، شما دو نفر آیات ما را ببرید، البته ما با شما (هستیم و) شنونده ایم. (۱۵) خداوند پشتیبان انبیا است. و آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت های مهم، يك ضرورت حتمی و واجبی می باشد.

«فَالْغَلَاءُ» الله میفرماید: نه، هرگز تو را به قتل نمی رسانند. امام قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع میکند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می کند که به خدا اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به خدا اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند (تفسیر قرطبی ۹۲/۱۳).

«فَأَذْهَبَا بِآيَاتِنَا» تو و هارون با دلایل و معجزات درخشان بروید.
«إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»: من با شما هستم و شما را یاری می دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه الله متعال دارند صیغه‌ی جمع «مَعَكُمْ» را آورده و از آن قصد تثبیه را کرده است و در خطاب به صورت جمع با آنها برخورد کرده است. (البحر المحیط ۸/۷)

طوری که در فوق هم یادآور شدیم، ماجرای داستان قتل قبطی در مصر توسط حضرت موسی علیه السلام در (آیه ۱۵ سوره قصص) با تمام تفصیل بیان یافته که اگرخواستار معلومات مزید در زمینه باشید، میتوانید بدان مراجعه بفرمایید.

این داستان در منطقه موجی ایجاد کرد که به اثر آن حضرت موسی مجبور به فرار از سرزمین شد و این عمل موسی طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ گرچه به قصد کشتن آن شخص نبود، بلکه برای حمایت از مظلومی بود، ولی باعث شد که موسی علیه السلام در نزد فرعونیان چهره‌ای قاتل پیدا نماید، و هنگامی که موسی به مقام نبوت رسید به خداوند گفت: می ترسم ماجرای کشته شدن آن مرد قبطی مانع کارم شود. (از کلمه‌ی «غَلَاءُ» استفاده میشود که عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: همانا ما فرستاده: پروردگار جهانیان هستیم. (۱۶)
الله تعالی به حضرت موسی علیه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوی فرعون ستمکار و قومش بروند و به او بگویند: ما از جانب پروردگار عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم. و متیقن باشند که او خود - به علم و نصرت و تایید و نگهداشتش - با ایشان است؛ سخنان شان را میشنود و احوالشان را می داند.

«رَسُولٌ» (رَسُول: رُسُل و رُسُل و أَرْسُل و رُسُلَاء: فرستاده شده) علت این کلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنی؛ یعنی (رَسُولًا)، این است (رَسُول) مصدر و به معنی (رسالة) است. کلمه رسول بر مفرد و تثبیه و جمع - هر سه - اطلاق می شود پس یکتا هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابر این، خطاب در آیه متبرکه شامل موسی و هارون می شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

با این وصف، بنی اسرائیل را [آزاد کن و] با ما بفرست. (۱۷)
حضرت موسی علیه السلام و هارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

و بدین ترتیب موسی علیه السلام و هارون علیهم السلام میخواستند تا بنی اسرائیل را از چنگال بردگی و استبدادش فرعونیان آزاد و رها گرداند و آنان را از مصر بیرون ببرند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در طفولیت در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (۱۸)

بعد از اینکه موسی و هارون علیهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خویش را به فرعون بیان نمودند.

اولین حرفی که موسی علیه السلام به نزد فرعون بیان داشت، این بود که ما فرستاده رب العالمین هستیم، یعنی توحید حق است وحی و نبوت نیز حق است، حضرت موسی علیه السلام قبل از طرح همه ای موضوعات به ذکر این دو اصل از اصول اساسی اسلام پرداخت. بعد از ذکر این دو اصل گرانبها: فرعون با کبر و نخوت و منت گذاری به موسی علیه السلام گفت:

زمانیکه تو طفلی خرد سال بودی؛ آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم در حالیکه سایر اطفالی ذکوری که از بنی اسرائیل در همان سال به دنیا می آمد آنرا می کشتیم، ولی تو را استثناء قرار دادیم و به قتل نرساندیم؟ و آیا تو نبودی که: سال هایی از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردی؟

«وَوَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ»: و سال های مدید در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهده نگرفتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند.

مفسران می نویسند: حتی موسی علیه السلام از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آنگاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد. «تفسیر انوار القرآن» خواننده گان گرامی!

توجه باید کرد که: منت گذاشتن و به رخ کشیدن، از خصوصیات خاصی مستکبران است. فرعون در این سخنان می خواهد بر موسی منت نهد و او را خوار و تحقیر کند. و در نهایت میگوید: که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا می کنی کجا؟

ولی نباید فراموش کنیم اگر کسی را بزرگ کردیم، یا هم در امور تربیتی اش کمک کردیم، یا هم در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حق او را نپذیریم.

موسی علیه السلام که سال های طویلی بر دسترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود که تسلیم او شود و در ابلاغ رسالت آسمانی خویش کوتاهی کند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سکوت اختیار نماید. حق نان و نمک آن نیست که صاحب حق را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم.

(حضرت موسی علیه السلام نان و نمک فرعون را خورده بود، ولی او را به حال خود رها نکرد.)

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

و (سرانجام) آن کاری را (که با قبطنی نه باید انجام میدادی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) از ناسپاسان هستی. (۱۹)

فرعون در ادامه صحبت های خویش به موسی علیه السلام گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ» و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی، در ضمن نباید فراموش کنی که: تو جرم بزرگی را نیز مرتکب شده‌ای؛ آن روز که مرد قبطی را کشته و پا به فرار نهادی. استفاده از عبارت (فعلت) برای نشان دادن خوف و هیبت و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطی است.

«وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منکران ربوبیتم هستی و احسانم را قدر و ارج نگذاشته‌ای.

ابن عباس رضي الله عنه گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی آورد. (حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن عباس رضي الله عنه را ترجیح داده است که روشن تر است). فرعون با دو جمله، نبوت موسی علیه السلام را زیر سؤال برد: الف: تو نزد ما قاتل هستی و قاتل که پیامبر نمی شود.

ب: ما تو را بزرگ کردیم، چگونه الطاف ما را کفران و ناسپاسی میکنی، ناسپاس که پیامبر نمی شود.

آیات بعدی جواب منطقی حضرت موسی علیه السلام با این زیبایی چنین بیان می دارد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

(موسی علیه السلام) گفت: من آن کار را انجام دادم که (به علم و دانایی نبوت) از بی‌خبران بودم. (۲۰)

موسی علیه السلام گفت: بلی! من آن شخص را قبل از نبوتم و پیش از آنکه پروردگارم بر من وحی بفرستد و مرا با رسالت گرامی بدارد، کشتم؛ در ضمن من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می‌خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفولیت معصوم بود. ابن عباس (رض) گفته است: «وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» یعنی من الجاهلین. (تفسیر صفوات التفسیر).

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

و چون از شما ترسیدم از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (۲۱)

باید گفت که در برخی از اوقات اقرار، يك ارزش است. طوریکه در سوره قصص داستان حضرت موسی را به تفصیل بیان داشتیم و در آن آمده است: آنگاه از سرزمین شما به سرزمین مدین گریختم؛ زیرا از آسیب شما بر جان خود بیمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدمه‌ی دریافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامی داشت و به رسالت مشرفم گردانید.

«وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»: و مرا به پیامبری برگزیده و نزد تو فرستاده است، اگر ایمان بیاوری در امان می‌مانی و اگر انکار کنی نابود می‌شوی.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می‌نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای. (۲۲)

اما تو ای فرعون! چگونه بر من منت می‌نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالیکه قوم مرا به بردگی کشیده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همین است)

موسی علیه السلام به جواب فرعون می گوید: من باید در خانه‌ی پدرم بزرگ می شدم، چرا پدرم را به بردگی کشاندی که من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آیا این، نعمت است که آن را سپاس گزارم و یا اسارت است؟! آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهد که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالیکه قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم مجبور نمی شد که مرا در دریا بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

ابن کثیر می‌فرماید: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی اسرائیل کرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی خورد. آیا نیکی تو با یک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران میکند! (ابن کثیر ۶۴۵/۲)

و امام طبری می‌فرماید: یعنی آیا بر من منت می‌نهد که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده‌ای؟! خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الي 31) بخش دوم، مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون «إله»: بحث ادامه می‌یابد طوری که می‌فرماید:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾

فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (۲۳)

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»: گمان می‌رود فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر مطرح کرده باشد.

فرعون از موسی علیه السلام درباره پروردگار جهانیان پرسید؛ از همان کسی که او به سوی توحیدش در عبادت می‌خواند. پرسید که: صفت پروردگار جهانیان چیست؟ فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این که گمان می‌کنی پروردگار عالمیان است کیست؟ یعنی: او دیگر چه کسی است که می‌پندارد جز من پروردگار جهانیان است؟

آیا غیر از من خدایی هست؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی‌شناسم؟ چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش می‌گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبودی برای شما نمی‌شناسم).. (آیه 38 سوره قصص)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (102 سوره اسراء) آمده است: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أُنزِلَ هُوََاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (موسی علیه السلام گفت: قطعاً می‌دانی که این (معجزات) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین برای بصیرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاک شده می‌پندارم).

از فحوائی آیه مبارکه معلوم است که: فرعون در درون خود، الله تعالی را میشناخت. ولی به ظاهر خود را ربّ اعلای مردم می‌دانست.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت می‌زنند.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿۲۴﴾

(موسی علیه السلام) جواب داد: خدای آسمانها و زمین است و آنچه ما بین آنهاست، اگر اهل یقین هستید. (۲۴)

پروردگار همان ذاتی است که مالک و متصرف خلق، کار پرداز و مدبر امور هستی و فرمانروای آسمانها و زمین و هر چیزی است که در مابین آنهاست. دریا ها و بیابان ها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کرده است.

«إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، و اگر به این حقیقت یقین دارید، به وی ایمان آورید.

علما میگویند؛ ذات پروردگار قابل شناسایی نیست، بلکه ذات پروردگار با عظمت را از راه آفریده‌هایش باید شناخت و معرفی کرد. «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (طوریکه فرعون از چیستی و چگونگی الله تعالی سؤال کرد، ولی موسی علیه السلام از آفریده‌های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نیست).

قرآن میگوید: دعوی انبیاء با مخالفانشان بر سر ربوبیت خداوند یعنی مدیریت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست و گرنه مخالفان آنان، الله را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن کسانی که امروز میگویند: دین از سیاست جداست، همانند سخن کسانی است که میگویند: حساب آفریدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره کردن آن جداست.

(خداوند خلق کند، ولی ماحکومت کنیم) قرآن و عقل، حق ربوبیت و تکلیف کردن و اطاعت شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می داند چه قانونی وضع کند. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیه 14 سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریک بین و آگاه است). برخی از مفسران جمله: «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» را در آیه مبارکه این گونه معنا کرده‌اند که موسی علیه السلام گفت: من می دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم و نظام هستی فکر کنید، ربوبیت و یکتایی او را خواهید فهمید.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

[فرعون از روی مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟ (که موسی چه میگوید؟) (٢٥) «أَلَا تَسْتَمِعُونَ»: آیا گوش فرا میدهد؟! آیا میشنوید؟! این سخن جنبه تعجب و در ضمن معنی و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.

فرعون ملعون به اطرافیانش می افزاید که از کار موسی تعجب نمی کنید؟ من از حقیقت الله از او می پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست. (26) «رَبُّكُمْ وَ رَبُّ...»: اشاره به دو نکته است:

- 1 - متوجه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌های موجود در انفس، یا تذکر خودشناسی
- 2 - قلم بطلان کشیدن بر ادعای ربوبیت فرعون زمان و فرعونهای دوران. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: پس موسی علیه السلام برای شان روشن کرد که فرعون - چنانکه ادعا میکند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی:

چگونه کسی را پرستش میکنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است. (27) «أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ»: فرعون خواست با تعبیر «به سوی شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسی وادارد. خوانندگان گرامی!

فرعون در این مباحثه بالایی موسی عصبانی میشود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده میگوید: حقیقتاً موسی که مدعی رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را میگوید.

توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت‌ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حق و حقیقت میشوند، از اصل بحث به طفره می‌روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حق را نمی‌پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میدانند. و از تواریخ انبیا بر می‌آید که از قوی‌ترین حربه‌های مخالفان انبیا، همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «لَمَجْنُونٌ» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می‌زند. بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشن‌گرین باید از استدلال‌ها و دلایل غیر منطقی و غیر مواجه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن درکار و فعالیت روشن‌گری خویش سعی صدر داشته باشد. موسی علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و ارایه کردن دلیلی محکم‌تر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

(موسی) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است میباشد اگر عقلمند هستید. (۲۸)

موسی علیه السلام به استدلال و بیان دلایل و براهین را به فرعون ادامه داد و گفت: بی‌گمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار مشرق و مغرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبر و کارگردان آنهاست.

این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده میکند؛ از این رو گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» پس اگر از عقلي پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حق اوست تا به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیزی با وی شریک آورده نشود. یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم. از فحوائی آیه مبارکه هذا معلوم میشود که: انبیاء مؤدب سخن می‌گویند.

(فرعون به موسی علیه السلام گفت: «لَمَجْنُونٌ»، اما موسی علیه السلام در جواب گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر بیان‌دیشید سخن مرا می‌فهمید). واقعاً هم‌رسیدن به توحید، به تعقل ضرورت است (کفر و شرک، محصول بی‌عقلی است).

محمد علی صابونی در تفسیر خویش صفوة التفاسیر مینویسد: این بلیغ‌ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم میکند. همان‌طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آیه 258 سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتابرا از

مشرق می‌آورد، پس تو (که می‌گویی حاکم بر جهان هستی)، خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.)

همچنان در این آیه مبارکه: زمانیکه فرعون در مانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسی علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لَنْ اتَّخَذتَ إِلَهاً غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد. (۲۹) «الْمَسْجُونِينَ»: زندانیان یکی از خصوصیت طاغوت‌ها و مستکبرین همانا تهدید است، زمانیکه از ارایه منطق باز می‌مانند آغاز به تهدید و تخویف میکنند. در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که فرعون از شیوه تهدید استفاده میکند و به موسی علیه السلام می‌گوید: «لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» اگر خدایی جز من را بپرستی یقیناً تو را به سزای مخالفت با فرمان خود زندانی خواهم کرد. دیده شد که فرعون برای مجبور کردن موسی به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

مفسران گفته‌اند: زندان فرعون زندان عادی مثل سایر زندان‌ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناکی بود، زندانی در زندان فرعون را کوزه قلفی زیر زمینی می‌بردند، که زندانیان، نه جایی را میدید و نه صدایی را می‌شنیدند، و تا زمان مرگ در آنجا زندانی می‌بودند. زیرا فرعون به موسی علیه السلام نه گفت که: «لَأَسْجُنَكَ» بلکه گفته است: «لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ زیرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهیل در تفسیر (آیه ۲۹) «قَالَ لَنْ اتَّخَذتَ إِلَهاً غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» مینویسد: بعد از اینکه فرعون خدا را انکار کرد، گفت: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» موسی در جواب گفت: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: «أَلَا تَسْمَعُونَ»، آنگاه موسی دلیل محکم تری ارائه داد و گفت: «قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدرانش روشن‌ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می‌باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود اوست، و به وسیله‌ی آن بر وجود خالق استدلال میکنند. پس وقتی این حجت نمایان شد فرعون از جواب دادن خود را تیر کرد و به اصطلاح آنرا نادیده گرفت و به طریق مغالطه موسی را متهم به دیوانگی کرد، و نظر خود را با تحقیر و استهزاء تقویت کرد و گفت: «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ». آنگاه موسی در استدلال افزود: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال در مانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی علیه السلام را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی علیه السلام با ارائه‌ی معجزه به استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیاورد، به آرامی گفت: (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی).

قَالَ أَوْلُوْ جِنَّتِكَ بِشْيءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

[موسی علیه السلام] گفت ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟ (۳۰)

«بِشْيءٍ»: چیز. مراد معجزه دال بر وجود خدا و درستی پیغمبری موسی علیه السلام است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل) دیده میشود در آن جا که منطق تأثیر نکند، نشان دادن معجزه لازم می‌افتد، موسی علیه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آیا درحالی که من بر

صحت رسالت و درستی دعوت دلالی قاطع و برهان‌هایی درخشان بیاورم باز هم مرا زندانی می‌کنی؟!!

آمدگی قبلی، در مبارزه شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی علیه السلام می‌دانست که عصا را از دهان میکند و کف دستش نورانی میشود، لذا با قدرت تمام گفت: «جُنْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ» (ولو معجزه‌های آشکار برایت بیاورم)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! اگر (در ادعایت) از راستگویان هستی، پس آن (چیز آشکار) را بیاور. (۳۱)

«فَأْتِ بِهِ»: یعنی آن‌را نشان بده و آنرا بیاور که این چگونه معجزه که تو در اختیار داری.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

در این هنگام موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و ناگهان از دهان نمایان شد. (۳۲) و واقعاً عصا به اذن الله متعال به از دهاری بزرگی مبدل شد که: حقیقتاً و نه از روی تخیل آنگونه که ساحران می‌کنند - بر روی زمین به راه رفتن آغاز کرد.

معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال:

دیده می‌شود که: معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست که تدریجی باشد. بلکه «فَإِذَا هِيَ» (یعنی عصا به یک بارگی و ناگهانی به مار بزرگ مبدل شد).

از دهان موسی علیه السلام در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هول‌انگیز و مخوف بود. واقعیت هم اینست که: در مقابل اشخاصی یاغی و سرکش و متمرد باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌فرماید: «چون عصا به ازدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد درحالی‌که به موسی علیه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه میخواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او را بازداري و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد». (تفسیر انوار القرآن).

قابل یاد آوری است که معجزه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به ازدهار که به اذن و اجازه پروردگار صورت گرفت ده بار و معجزه نورانی شدن دست موسی علیه السلام، پنج مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

مفسران می‌نویسند که: در اولین مرحله‌ای که موسی علیه السلام عصا را رها کرد به صورت مار کوچکی در آمد، چنانکه در سوره نمل آیه 10 آمده: «جَانٌّ وَلِيٌّ مُدْبِرًا»، ولی در برابر طاغوت گردنکش، به صورت ازدها در آمد و این شاید به خاطر آن باشد که برای هر مخاطبی باید حرفی زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾

و دست خود را از گریانش بیرون آورد، که ناگاه سپید و درخشان به چشم بینندگان آشکار گردید. (۳۳)

«نَزَعَ»: بیرون آورد. یعنی دست خود را از گریبان بیرون آورد (سوره: نمل آیه 12). «بَيْضَاءُ»: سفید. که می‌درخشید.

قَالَ لِلْمَلَاحِزَةِ إِنَّ هَذَا سَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

(فرعون) رو به در باریانش کرد و گفت: این مرد جادوگر بسیار ماهر و داناست. (۳۴) بدین ترتیب فرعون میخواست قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی علیه السلام منصرف کند، خوف و هراس داشت که مبادا قوم از موسی علیه السلام پیروی کنند، بناءً وی را متهم به جادو و سحر کرد و گفت: «سَاحِرٌ عَلِيمٌ»، در حالیکه همین فرعونیان بودند که به حضرت موسی علیه السلام لقب جنون «لَمَجْنُونٌ» داده بودند، و حالا از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند که او ساحر می باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

میخواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، اکنون شما چه رأی می دهید؟ (۳۵) داکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور: در باره جمله: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟» مینویسد: فرمان شما چیست؟ این سخن بیانگر سقوط فرعون از ادعای خدائی و دل جوئی او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسی علیه السلام است.

معجزه عصا حضرت موسی علیه السلام و بخصوص معجزه ید بیضا فرعون را چنان تحت تأثیر خویش قرار داد که ادعای پروردگاری خویش را فراموش کرد، بناءً دست به کمک و مساعدت قوم خویش پیش کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود. فرعون کوشش میکند تا از طریق تحریک قوم به هدف خود نایل شود، او محتاج کمک و مساعدت قوم بود، از آنها راه و چاره میخواست و میگوید: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟» فرعونی که به موسی علیه السلام میگوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تورا زندانی میکنم، امروز محتاج اطرافیان و در باریان خود است.

فرعون به اطرافیان خود میگوید: هدف موسی این است که با این سحر خود، شما را از سرزمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. پس اینک به من در مورد وی چه مشوره می دهید تا به رأی و نظر شما عمل کنم.

دیده میشود که: دروغ، تزویر و عوام فریبی، شیوه‌ی همیشگی طاغوت‌ها است. اطرافیان بی اراده و متملق، که در چهار اطراف فرعون نشسته بودند حتی در ادای کلمات از فرعون تقلید به عمل می آوردند و همان جملات فرعون را: «سَاحِرٌ عَلِيمٌ» و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» را تکرار میکردند. قابل تذکر است که این جمله، در این دو آیه مبارکه از زبان فرعون است، ولی در سوره‌ی اعراف آیات 109 و 110، همین کلمات از زبان اطرافیان اوست و حتی حرفی کم و زیاد نکرده‌اند.

برخورد چندگانه فرعون با موسی علیه السلام:

از آیات متذکره معلوم میشود که: در اولین برخورد فرعون به اهانت حضرت موسی علیه السلام می پردازد و میگوید: «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا» آیا ما تو را بزرگ نکردیم. و در برخورد دوم؛ همین فرعون است که: حضرت موسی علیه السلام را مورد تمسخر قرار میدهد و او را: «لَمَجْنُونٌ» تو دیوانه هستی. خطاب می نماید. در قدم سوم؛ او را تهدید میکند و برایش میگوید: «مِنَ الْمَسْجُونِينَ» تورا زندانی خواهیم کرد.

و در قدم چهارم: او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده میگوید: «سَاحِرٌ عَلِيمٌ» تو ساحر ماهر هستی.

و در نهایت: موسی علیه السلام را متهم کرد که وی می‌خواهد «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ» که با این سحر خود شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. خوانندگان محترم!

در آیات متذکره که موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون، جریان داشت، هیچ نامی از هارون علیه السلام در میان نیامد، علت آن اینست که در موضع رسمی باید جوابات از طرف رهبر تعیین میشود. و همانا صرفاً به نام موسی علیه السلام اکتفا شده است.

إفترأت و نسبتهای ناروا به پیامبران:

در طول تاریخ دشمنان دین در قدم اول با پیامبران مواجهه و مقابله فرهنگی پرداخته اند، و به اصطلاح در برابر استدلال پیامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است که در این بخش حریف مناسبی نبوده‌اند، و پیامبران با منطقی قویتر و معقولتر سستی مدعیات دین ستیزان را بر ملا ساخته اند.

دشمنان دین پس از شکست در مباحثات علمی و منطقی و ارایه دلیل مقنع به شیوه های ضد فرهنگی تکذیب، استهزاء و ترور شخصیت پیامبران پرداختند، و به آنان نسبتهای ناروا زده و آنان را به مجنون، شاعر، کاهن و ساحر متهم ساخته و آنان را دروغگو خطاب کرده‌اند.

و در برابر پیام صریح و روشن و دل نشین پیامبران مانع تراشیده‌اند تا آن پیام به گوش مردم نرسد، مردم را تشویق کرده‌اند که دست در گوش شان فرو نهند تا پیام پیامبران را نشنوند، چراکه نیک دریافته اند، هر کس که آن پیام ها را بشنود و به مریضی قلبی یعنی عناد و دشمنی مبتلا نباشد، این منطبق را میپذیرند و در نهایت ایمان می آورند، پس کاری می کردند که مردم پیام برحق انبیا را نه شنوند، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ با ترور شخصیت و بدنام کردن پیامبران مردم را از قضاوت صحیح منحرف می ساختند. دین ستیزان با افترا و دادن نسبتهای ناروا می کوشند افکار عمومی را نسبت به پیامبران بدبین سازند.

عمده ترین تهمت ها و افترأت که با پیامبران می بستند عبارت بودند:

إتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولی و همیشگی مخالفین و دشمنان پیامبران همین است که آنان را جادوگر و ساحر برای مردم معرفی داشته اند. طوریکه در (سوره 52: ذاریات) آمده است: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (52) (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است.

دشمنان دین در همه ادوار در مواجهه با پیامبران نفوذ کلام آنها را به سحر یا جنون نسبت داده‌اند.

طوریکه در (109 سوره اعراف) «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (109) (اشراف و اطرافیان قوم فرعون گفتند: همانا موسی ساحری بسیار ماهر و داناست.) و باز در (110 سوره اعراف) میفرماید: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ» (110) (آنان گفتند: موسی) می‌خواهد شما را از سرزمینتان آواره و بیرون کند (و سرزمین شما را اشغال نماید)، پس (در این مورد) چه دستور می دهید).

اتهام بستن سحر به حضرت عیسی علیه السلام: طوری که در (110 سوره مائده) «میفرماید: **«فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (110)**» «کافران از ایشان (بنی اسرائیل با دیدن معجزات عیسی) گفتند: اینها جز جادویی آشکار نیست.»

ویا هم طوری که در (آیه 2 سوره یونس) میفرماید: **«أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ» (2)** آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خود آنان وحی کردیم که مردم را بیم و هشدار بده و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارشان جایگاه نیکویی است؟ کافران گفتند: همانا این مرد جادوگری آشکار است!».

سه آیه اخیر نمونه‌ای از نسبت جادوگری به آخرین پیامبران الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

اتهام مسحور شدن:

مسحور شدن یعنی نسبت جادو شدن به پیامبران و یا اینکه پیامبر از حالت طبیعی خارج شده و گویا این شخص را کسی سحر و جادو نموده است که از اشخاص جادو شده و متأثر از جادو نمی توان تبعیت کرد.

طوری که قرآن عظیم الشان این اتهام را در (آیه 8 سوره فرقان) چنین بیان نموده است: **«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8)** (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید).

«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8) (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید).

همچنان در (آیه 101 سوره اسراء) آمده است: **«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَّ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» (101)** (همانا به موسی نه معجزه‌ی روشن دادیم. پس، از بنی اسرائیل آنگاه که (موسی) به سراغشان آمد سؤال کن. پس فرعون (با دیدن آن همه معجزه) به او گفت: ای موسی! من تو را قطعاً افسون شده می‌پندارم).

اتهام نسبت کهانت:

دشمنان دین پیامبران را به کهانت متهم ساخته اند طوری که در (آیات 29 الی 30 سوره طور) میفرماید: **«فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» (29)** «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» (30).

پس (به مردم) تذکر بده که به لطف پروردگارت تو نه کاهن و پیشگویی و نه دیوانه و جن زده. بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم. قرآن از سه نسبت ناروای کهانت، جنون و خیال پردازی به پیامبرش پرده بر می‌دارد و از او دفاع می‌کند.

اتهام شاعری و خیال پردازی:

دشمنان دین بجای اینکه فصاحت و بلاغت کلام الهی به خداوند متعال نسبت دهند، آن را ناشی از ذهن خیال پرداز و شاعرانه پیامبر دانسته، پیامبر الهی را شاعر خیال پرداز معرفی کردند.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 5: سوره انبیاء) میفرماید: **«بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» (5)** (کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده،

وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلکه او يك شاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.)

و یا طوریکه در (آیه: 40 الی 43) میفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿40﴾ «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ» ﴿41﴾، «وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ» ﴿42﴾، «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿43﴾» (پس امروز در این جا دوستی صمیمی ندارد. و نه غذایی جز خونابه. که جز خطا کاران آنرا نخورند.

پس سوگند به آنچه می‌بینید. و آنچه نمی‌بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن يك شاعر نیست چه کم ایمان می‌آورید.

و (همچنین) سخن کاهن و پیشگو نیست، چه کم متذکر می‌شوید. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است.

اتهام جنون و دیوانگی:

یکی دیگر از اتهامات که دشمنان دین به پیامبران نسبت می‌دهند همانا متهم ساختن پیامبران به جنون و دیوانگی است. چراکه پیامبران در مقابل سعادت اخروی، منافع دنیوی را به چیزی نمی‌گرفتند و مردم را به دل نبستن به اینگونه امور حقیر دعوت میکردند، دشمنان دین هرکه دنیا را چنین بی ارزش میدانند دیوانه و مجنون است. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مطابق روایات قرآنی، بیش از دیگر پیامبران از سوی دشمنان دین با چنین اتهام ناروایی مورد افترا واقع شده است. طوریکه در (آیات 35 الی 37 سوره صافات) آمده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿35﴾ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿36﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿37﴾» (آنان که هرگاه برایشان «لا اله الا الله» گفته می‌شد، تکبر می‌ورزیدند، و میگفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)

و یا هم طوریکه در (آیه 14 سوره دخان) آمده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿14﴾» (سپس از او روی گرداندند و گفتند: او جن زده‌ای است که تعلیمش داده‌اند.) و یا هم طوریکه در (آیه 6 سوره حجر) «وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿6﴾» «(کافران) گفتند، ای کسی که (مدعی هستی) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو دیوانه‌ای.»

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾

(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع کنند. (۳۶)

طوریکه یاد آور شدیم سران قوم به فرعون گفتند: تصمیم نهایی در مورد موسی و هارون را به تأخیر انداز و سپاهیان را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بیاورند. (۳۷)

سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنرا بی درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلی مامورین و مسولین امور را به اطراف

واکناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطرف قلم رو حاکمیت تو، به حضور شما غرض مقابله باسحر موسی حاضر نمایند.

باید گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. دیده می شود که: فرعون تمام توان خود را بکار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمین حاکمیت خود برای مقابله با موسی علیه السلام جمع کند.

فُجِمَعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزی معین گرد آوردند. (38) حضرت موسی علیه السلام و فرعون در مورد زمان و مکان مراسم مقابله‌ی ساحران با موسی، با یکدیگر به توافق رسیدند. «لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» از مردم خواسته شد تا در مکان و زمان موعود حاضر شوند، زیرا این حضور و اجتماع باعث میشد تا موسی و هارون علیهم السلام احساس تنهایی کنند و ساحران فرعون نیروی معنوی گیرند و غوغا سالاری تبلیغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می شود.

پس فرعون ساحران را گرد آورد و برای شان روز معلومی را که چاشتگاه روز جشن شان بود تعیین نمود. آن روز که مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادی خوشحالی، جشن و سرور می پرداختند و خود را در آن روز زینت می دادند. لباس های جشنی خود را به تن داشتند، دیده میشود که: برای طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه بی نهایت مهم بود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

و مردم شهر را گفتند: چه بهتر که همه در آن روز جمع باشید (تا واقعه را مشاهده کنید). (39)

«هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ؟»: آیا اجتماع میکنید؟ آیا جمع میشوید؟ مراد از سؤال، تحریک و تشویق مردم به گرد همایی با شتاب هر چه بیشتر است.

دعوت مردم برای این مقابله، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا او می خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احادی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سوپی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می دانست که حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات الله تعالی بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأیالین برآنان هویدا گرداند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

بدین امید که اگر جادوگران غالب شدند از آنان پیروی کنیم. (40) «نَتَّبِعُ»: پیروی کنیم. دنباله روی کنیم. مراد پیروی و دنباله روی از آئین جادوگران و طرفداری از مکتب خدایان دروغین ایشان است.

فرعونیان و مسؤولین امر دربار فرعون به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾

پس هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ (۴۱)

فرعون به ساحران خود وعده سپرد که اگر، شما بر موسی به پیروزی دست یافتید و وی را سرکوب نمودید، در این صورت علاوه بر پاداش و بخشش مال و دارایی حتماً شما را از مقربان خود در بار مقرر خواهیم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٤٢﴾

(فرعون) گفت: بلی! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نیز خواهید شد. (۴۲)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ ﴿٤٣﴾

موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه را قصد دارید، بیفکنید. (۴۳)

روز موعود که قبلاً تعیین شده بود فرا رسید: موسی و هارون علیهم السلام چون ایمان داشتند در يك طرف ایستادند و آرامش خاطر داشتند، اما فرعون و همه‌ی اشراف و ساحران در طرف دیگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و این جاست که نقش وقوت ایمان و عقیده روشن میشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحری به فرعون گفتند که: «أَأِنَّا لَنَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ از تردید ساحران که در صورت پیروزی خواستار انعام بزرگی بودند، و همچنان از تشویق و تعیین جایزه بزرگ فرعون؛ «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ» و در ضمن فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، چنین فهمیده و استفاده میشود که: فرعون به پیروزی ساحران خویش اطمینان کامل نداشت. طوری که در جمله: «إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» از جمله حرف «ان» از جمله حرف شرط و نشانه‌ی شك را می‌رساند.

توجه باید کرد که: شخصیت های مادی پرست حتی در مسایل عقیدتی هم در مورد مال و مقام صحبت می‌نمایند. طوری که ساحران فرعون به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود. «قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ»

مفسر تفسیر صفة التفاسیر شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول می‌اندازیم»، همچنان که در سوره‌ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: «أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ» شروع کنید. هر چه را که می‌خواهید بیندازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود»

در این هیچ جای شکی نیست که: مردان الهی به غلبه‌ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن می‌گویند، نه از روی ضعف و ترس. گفتند: «أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْفُونَ» شروع کنید. هر چه را که می‌خواهید بیندازید فرعون که ادعای خدایی داشت، اما با معجزه‌ی حضرت موسی کار او به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اول و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

پس آنان ریسمان‌ها و عصاهای شان را افکندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! که به راستی ما به طور مسلم پیروزیم. (۴۴)

«جَبَال»: جمع حَبَل، طنابها. ریسمانها.

«عِصِي»: جمع عِصَاء، چوبه دستی.

ساحران فرعونى زمانیکه ریسمان ها و عصا دست خویش را به زمین انداختند در همین اثنا گفتند: «به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز میشویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید. (۴۵)

معروف است که: معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و تمرینی بعد از اینکه موسی علیه السلام عصایش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدها بزرگ تبدیل نمود، و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. دیده شد که: باطل، در برابر حق تاب مقاومت نکرد.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری خدایی است نه جادویی] فوراً به سجده افتادند. (۴۶)

یکی از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در يك لحظه است.

واقعیت اینست که: قدر زر را زرگر می شناسد، و قدر گوهر را گوهری. بعد از اینکه ساحران عصای موسی علیه السلام و آنچه را عصا با سحرشان کرد دیدند، دانستند که موسی علیه السلام راستگوست و آنان خود دروغگویند. (ساحرانی ماهر زمانیکه معجزه را از سحر باز شناختند، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نیوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. (۴۷)

ساحران، به اصول دین اقرار کردند: «آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» و به زبان بیان داشتند: به پروردگار جهانیان که ما را آفریده است ایمان آوردیم؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش می باشد و معبودی جز او نیست. از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست. و بدین ترتیب ضربه محکمی از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

پروردگار موسی و هارون. (۴۸)

امام طبری گفته است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده آسمان ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان

ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی‌خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ۴۶/۱۹).

**قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَاصَلْبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾**

(فرعون) گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ البته او بزرگترین است که به شما جادو آموخته است. پس به زودی خواهید دانست، حتما دست‌ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم کشید. (۴۹)

فرعون از آنچه روی داده بود متعجب شد و از این ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسی را تصدیق کردید درحالی‌که من به شما چنین اجازه‌ای نداده بودم؟ سپس ستیزه جویانه و مغرورانه گفت: بی‌گمان موسی همان بزرگ و پیشوای شما در آموزش سحر است و اوست که به شما سحر را تعلیم داده است.

فرعون میخواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیآورده‌اند.

ابن کثیر میفرماید: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می‌دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان میشود و فن سحر را به آنها می‌آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید. (ابن کثیر ۶۴۷/۲)

سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می‌یابید.

«لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهای شان را از چپ و راست خواهد برید. یعنی دست راست و پای چپ یا عکس آن را «وَأَصْلِبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان میکنم تا بمیرید. و به سزای پیروی و تصدیق موسی، کیفری عبرتبار برای شان باشد!

دیده میشود که: بدترین شکنجه‌ای و جزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را میگیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد. در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

[جادوگران] گفتند: باکی نیست، (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم. (۵۰)

«ضَيْرٌ»: زیان و ضرر.

«لَا ضَيْرَ»: مانعی ندارد.

دیده میشود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست.

ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی‌شود.

«لَا ضَيْرَ إِنَّا» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند).

و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت‌های ابدی و جاودانه‌ای که نزد الله متعال انتظار ما را می‌کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی‌دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. (در برخی از تفاسیر آمده

است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد و آنان را به درختان خرماي بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه می کرد.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

ما امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده ایم. (۵۱)

هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعونی ها درآمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرّقه ای در يك لحظه دگرگون شده «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» و از اولین مؤمنان شدند. در داستان متذکره دیده می شود که: فرعون ساحران و جادوگران را دعوت کرد تا توسط سحر و جادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسوای شدید و ابدی مواجه شد.

مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند به قتل میرساند و آنان را از قهر و غضب تکه تکه می کند.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاکبیکر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿٥٢﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و آنها شما را تعقیب خواهند کرد. (۵۲)

أَسْرُ از اسراء به معنی شب روی آمده است، زیرا برای کسانی که در روز میرود کلمه «أسری» به کار نمی رود.

حضرت موسی علیه اسلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به طریق وحی به حضرت موسی علیه السلام دستور فرمود که بنی اسرائیل را از طرف شب به سوی دریا ببرد.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال به موسی علیه السلام امر کرد که بنی اسرائیل را شبانه ببرد، و چون به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند آنها را بندگان خودنامید. (تفسیر قرطبی ۱۰۰/۱۳)

«إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ»: چرا که فرعون و لشکریانش قبل از آنکه به دریا برسید، شما را تعقیب خواهند کرد. و شما را به سرزمین مصر بازگردانند و به قتل برسانند.

فعالیت های حضرت موسی علیه السلام در مصر:

کار و فعالیت حضرت موسی علیه السلام را میتوان در مصر به سه بخش ذیل تقسیم نمود: اول: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.

دوم: گرویدن ساحران به او و فراز و نشیب های گوناگون بود.

سوم: حرکت دادن طرفداران و مؤمنین و تعقیب آنها از سوی فرعون و کفار بود که به عبور مؤمنین از دریا و غرق شدن کفار انجامید.

یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است:

یا جامعه فاسد را باید اصلاح کنیم و یا هم باید از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم.

قبل از هم باید گفت که: اقامت بنی اسرائیل برای فرعونیان در مصر منافی بسیار بزرگی داشتند، و فرعونیان نمی خواستند که به کوچیدن بنی اسرائیل از مصر دل خوش کنند، بناءً

آنان به تمام توان سعی می ورزیدند تا از مهاجرت آنان جلوگیری کنند ولی در مقابل حضرت موسی علیه السلام توسط وحی مأموریت یافت شد تا شبانه آنها را از مصر کوچ دهد.

ملاحظه میشود که: بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی فرا میرسد و آن اینکه بافرمان کوچ دادن به موسی علیه السلام شروع و پس از تعقیب فرعونیان، با غرق و هلاکت آنان خاتمه می یابد.

براساس قول جمعی از مفسران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت حضرت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی اسرائیل از مصر می رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر، (430) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می نامند. (مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

پس فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند. (۵۳) بعد از اینکه فرعون از خروج موسی علیه السلام و قومش بنی اسرائیل اطلاع حاصل کرد، دست به شایعه پراگنی و تبلیغات منفی در شهرها و قریجات علیه بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام می زنند و بدین ترتیب، امر و دستور بسیج عمومی را صادر نمود و سربازان خویش به شهرها و قریجات که در تحت سطیره فرمانروای فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشکر را از تمام شهرهای مصر گرد آورند و در نتیجه او بر موسی علیه السلام و قومش دست یابد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

[آنان درباره یاران موسی علیه السلام میگفتند] البته اینها گروه اندک و ناچیز هستند. (۵۴) کلمه «شِرْذِمَةٌ» به معنای گروهی محدود است و جمع آن «شِرَازِم» که از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهری گفته است: اصطلاح «شِرْذِمَةٌ» برگروهی از انسان و دسته ای از هر چیز دیگری اطلاق میشود، «شِرْذِم» یعنی پاره. (تفسیر قرطبی ۱۰۱/۱۳) فرعون در تبلیغات پروپاگندی خویش مخالفان خویش را (بنی اسرائیل یاران موسی علیه السلام) را گروه کوچکی و صغیری معرفی می کرد.

اما در تفاسیر از ابن عباس روایت به عمل آمده است که: تعدادی بنی اسرائیل در آن زمان که با موسی علیه السلام در آن شب حرکت کردند تعداد آن تقریباً در حدود 600000 نفر میرسیدند.

ولی فرعون در تبلیغات خویش آنها گروه محدود بحساب می آوردند و آنها گروه «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» بحساب می کردند. خصوصیات طاغوتی در طول تاریخ همین است که: غرض منحرف کردن و مغشوش کردن افکار مردم، حرکت های مردمی را ناچیز و قلیل می شمارند.

وَأَنَّهُمْ لَنَا لَعَّائُونَ ﴿٥٥﴾

و به یقین که آنها ما را به خشم آورده اند. (۵۵)

«لَعَّائُونَ»: خشمگین کنندگان. بر سر خشم آورندگان.

قبل از همه باید گفت که: بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبرّی از آنان، لازمی ایمان به الله متعال است و طاغوت ها باید بدانند که مورد تنقّرند.

در آیه مبارکه آمده است که: فرعون بنیان می گفتند که: موسی و قومش ما را تا منتهای درجه بر سر خشم آورده و دل هایمان را از کینه و غیظ بر ضد خود انباشته اند؛ زیرا آنها از فرمان ما سر پیچیده و غیر ما را به پرستش گرفته اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾

و در حالیکه ما گروهی هوشیار و آماده باش و مہیای دفاعیم. (۵۶) فرعون به تمام پیروان خویش هدایت داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

زمخسری گفته است: اینها بهانه و معذرت هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است.

فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متحد میدانستند، «إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» ولی بنی اسرائیل را «قَلِيلُونَ» بشمار می آوردند، نه «قَلِيلَهُ»، یعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آنها را قلع و قمع میکنیم. غافل از آنکه انسجام آنان به قدری قوی و منسجم بود که با یک اشاره و یک هدایت حضرت موسی علیه السلام همه آنان برای مهاجرت شبانه با مال و خانواده خویش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ ﴿٥٧﴾

پس ما آنان را از میان باغها و چشمه ها بیرون کردیم. (۵۷) باید گفت در این آیه مبارکه درس و عبرت عظیم و قوی نهفته است، در این آیه برای ما می آموزاند که: کاخ ها و قصر های سر به فلک و مجلل ابدي نیست، به یاد باید داشته باشند که قدرت ظالمین روزی به زوال مواجه میشود.

همچنان در این آیه نشان میدهد که در خروج فرعونیان به خاطر تعقیب بنی اسرائیل، يك تدبیر الهی نهفته است و آن اینکه در نتیجه به غرق شدن فرعون و فرعونیان می انجامد.

وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

و (ایشان را) از گنج ها و منزلگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم. (۵۸) و فرعون و قومش پشت سر خود گنجینه های طلا و نقره، اموال و کالاهای انباشته ذخیره شده و خانه های مجلل و زیبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

این چنین (آنها را به عذاب خود گرفتار کردیم) و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم. (۵۹) یکی از سنت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستبکران است. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

پس (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (۶۰)

فرعون و سپاهش، موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقیب نمودند. و این همان صبحگاه مبارکی بود که حق تعالی موسی علیه السلام را در آن نجات داده و فرعون را هلاک گردانید. و آن روز، روز عاشورا بود.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد. (٦١)

بعد از اینکه هر دو گروه قوم موسی علیه السلام و قوم فرعون - همدیگر را دیدند یاران موسی علیه السلام گفتند، بی گمان ما گیر افتادیم یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می رسند و ما تاب و توان رویا رویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

(موسی) گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. (٦٢)

دیده می شود که: رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایه‌ی آرامش دیگران نیز هستند. موسی علیه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمیرسد و این بدگمانی‌ها را از سر خود بیرون کنید و ادای این جمله: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» خدا با من است، مرا یاری میدهد و مصون میدارد و به راه رستگاری راهنمایی میکند.

امام رازی میفرماید: با دو چیز روحیه‌ی آنها را قوی کرد: اول، اینکه گفت: خدا با او می باشد، که این به معنی نصرت و تضمین یآوری است. دوم، این که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطه‌ی پیروزی می رسند. (کشاف ٢٤٨/٣).

طوری که مطالعه نمودیم پروردگار با عظمت در (آیه 15 این سوره) به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»، (البته ما با شما هستیم و) در این آیه موسی علیه السلام به مردم میگوید: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» (این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است). انسان باید همیشه در زندگی خویش به الله متعال توکل داشته باشد، پیامبران واسطه‌ی فیض و رحمت الله متعال اند. و انبیا تحت حمایت خاصی پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این بحر بزن. [موسی عصایش را به بحر زد] پس [بحر] از هم شکافت و هرپاره اش چون کوهی بزرگ بود. (٦٣)

«فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» الله متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که با عصایش به بحر ضربه‌ای بزند. «فَأَنْفَلَقَ» حضرت موسی هم در بحر ضربه زد و بر اثر این ضربه بحر، به شمار قبایل بنی اسرائیل به دوازده راه منقسم شد.

«فَأَنْفَلَقَ» کلمه «انفلاق» به معنای شکافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای کوه می باشد. گویا در اثر شکافته شدن رود بزرگ نیل که همچون دریاست، آب در دو طرف خشکی ایجاد شده چنان روی هم انباشته شد که همانند دو کوه بلند گردید.

«فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد. ابن عباس (رض) میفرماید: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه یک گذرگاه پیدا شد. (تفسیر کبیر ١٣٨/٢٤).

(شاید در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زیرا عدد ماه های سال، عدد نقبای بنی اسرائیل و تعداد حواریون حضرت عیسی علیه السلام) اما آن بنا بر قول راجح، بحر سرخ

(بحر احمر) بود. و طوری که یاد آور شدیم بحر - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام دوازده پاره شد. که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.
خوانندگان گرامی!

ملاحظه نماید پروردگار جهانیان را که هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با يك عصا و از دست يك نفر، يك بار آب را می خشکاند و يك بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق جهانیان، عصا یک روز به اژدها تبدیل میشود، و به اثر آن در روح و روان دشمن ترس و خوف ایجاد می نماید، و یک روز همین عصا کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

به آذن پروردگار همین عصا، گاهی سبب جوشیدن آب از سنگ میشود «**اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ**» (بقره، 60) و گاهی هم سبب خشک شدن بحر. «**اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ**» و **وَأَرْزُقْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ ﴿٦٤﴾**

و دیگران را (نیز) در آنجا نزدیک کردیم. (۶۴)

خداوند متعال در آنجا فرعون و لشکریانش را بدانجا نزدیک گردانید، تا به قصد عبور از بحر، به تعقیب بنی اسرائیل وارد بحر شدند. و در نتیجه همه‌گی غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

و موسی و هر که با او بود، همه را نجات دادیم. (۶۵)

یعنی اینکه الله متعال حضرت موسی علیه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و هیچ کدام از افراد قبیله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور کردند. و باید گفت که در این هیچ جایی شکی نیست که الله متعال یاران خود را در سخت‌ترین شرایط از بن بست نجات میدهد. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه‌ی قدرت و قهر الهی و مایه‌ی پند و عبرت برای عالم بشریت است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿٦٦﴾

آن گاه آن گروه دیگر را غرق کردیم. (۶۶)

سنت الهی در طول تاریخ، یاری حق و سرکوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را - بعد از آنکه دخول شان در بحر کامل شد، همه ای آنان را غرق گردانید.

مفسران می نویسند: وقتی بحر شکافته شد خدا آن را برای موسی علیه السلام و قومش به صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی علیه السلام از آن گذشتند، و بعد از اینکه تمام یاران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالی به بحر هدایت فرمود که به هم آید، و در نتیجه هم‌های آنان در بحر غرق شدند. ولی با آنهم برخی از همراهان موسی علیه السلام از روی خوف و ترس و یا هم از ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه‌اش به ساحل افتاد تا او را دیدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطی] بیشترشان مؤمن نبودند. (۶۷)

خداوند متعال با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دل‌داری و درس صبر میدهد. در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این که الله متعال دوستانش را نجات می دهد و دشمنانش را غرق و از بین می برد.

و در ضمن نباید فراموش کنیم: مهلتی که الله متعال به کفار میدهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نیست، بلکه ناشی از مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۶۸) یعنی اینکه از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است. همان ذات غالب و شکست ناپذیر است که به عزت خود فرعون و همراهانش را هلاک گردانید و به رحمت خویش موسی علیه السلام و همراهانش را نجات بخشید. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (69 الی 89) بخش سوم قصه بی‌عنی دعای ابراهیم، دعای مخلصان به بیان گرفته میشود:

وَإِئْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

و سرگذشت مهم ابراهیم را بر آنان بخوان. (۶۹) و ای پیامبر! داستان مهم و با شکوه حضرت ابراهیم را بر آنان بخوان. (امام فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب کفر قومش یادآور شد، پس قصه‌ی موسی علیه السلام را بازگفت تا پیامبر دریابد که چنان سختی برای موسی علیه السلام هم پیش آمده بود. پس از آن قصه‌ی ابراهیم را بازگفته است، تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم دریابد که در این راستا اندوه ابراهیم علیه السلام از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و دردناک است که ابراهیم علیه السلام پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او جز دعا و یادآوری کاری از دستش برنیاید.) خوانندگان گرامی!

همانطوریکه نام حضرت موسی علیه السلام بیش از 130 بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است که در آیات متذکره ببرخی از این داستان ذی عبرت اشارات به عمل آمد. همچنان داستان حضرت ابراهیم علیه السلام داستان عبرتناکی است که در آیات ذیل بدان اشاره شده است.

نام حضرت ابراهیم علیه السلام، به تناسب همه‌ی پیامبران زیاد ذکر یافته است، و قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و مبارزه و کوشش‌های او در تاریخ اسلامی بی‌نهایت مهم و از اهمیت خاصی برخوردار است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟ (۷۰) روزی که ابراهیم علیه السلام اعتراض‌کنان از کفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خویش گفت: چه چیزی را پرستش میکنید؟ با این که می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد. فهم آیه مبارکه در اینست که در مبارزه نهی از منکر؛ اول باید از خود شروع نمایم، هکذا قابل تذکر است که در نهی از منکر در نظر گرفتن سن و سال شرط و مهم نمی‌باشد و در این راه نباید بخود حراس را راه دهیم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ﴿٧١﴾

گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و همواره ملازم پرستش آنها هستیم. (۷۱)

«فَنظَّلْ لَهَا عَاكِفِينَ» «نظل» یعنی همیشه بت می پرستیم و «عَاكِفِينَ» یعنی بر پرستش آن ملازم هستیم.

عشیرت (قوم ابرهیم) به وی گفتند: ما این بتان را می پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نه خواهیم نمود، یعنی همواره نه فقط در وقت و میعاد معین معتکف پرستش آنها هستیم؛ بلکه ما با این عمل خویش به آن مباحثات و افتخار هم میکنیم در ضمن آنان بدین عقیده بودند که پرستش بت ها برای شان سود و زیان هم ببار می آورد.

الله متعال با بیان قصه قوم حضرت ابراهیم علیه السلام و اینکه نزدیکترین افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نکردند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلداری می دهد.

قرآن عظیم الشان در نقل حوادث تاریخی و داستان های پیامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد و آنرا مطرح می کند.

در ضمن قابل یاد آوری می دانیم که: پرستش، یک خواست لحظه ای نیست، بلکه در عمق جان انسان ریشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را پرستش میخوانید، سخن شما را میشنوند؟ (۷۲) حضرت ابراهیم علیه السلام غرض توبیخ و سرزنش به بت پرستان خطابه نموده میفرماید: «هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ؟»: آیا وقتی به آنها التماس میکنید اصلاً آنها دعای شما را میشنوند؟ حال آنکه اینها جمادات پیش نیستند، آنان نه فهمی دارند، و نه هم امکانات شنوایی و نه هم دارای شعوری هستند.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

یا به حال شما فائده یا ضرری می رسانند؟ (۷۳)

باید گفت که: عامل و انگیزه ی پرستش، دو چیزی است، یا خیر رسانی است، یا دفع شرکه؛ بت ها هیچ کدام از این دو را دارا نیستند، نه سودی دارد و نه هم ضرری را از انسان دفع میکند. پس اگر چنین نیست و آنها نه میشوند و نه سود و زبانی می رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

در ضمن باید گفت که: انسانها، مخلوقی است پرستشگر، اگر حق را پرستش نکند به باطل رو می آورد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

گفتند: نه، بلکه پدرانمان را دیدیم که به این صورت عبادت می کردند! (۷۴) ابو سعود میفرماید: اقرار کردند که به طور کلی نفع و ضرری از آنها بر نمیخیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدهند، و برای توجیه عمل خود، جز تقلید از نیاکان مدرکی نداشتند. (ابو سعود ۱۰۹/۴). و این هم نشانه ی درماندگی در استدلال است. قبل از همه باید گفت که: در عقاید، تقلید ممنوع است.

به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین آداب و رسوم غیر منطقی نیاکان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و باید فراموش نه کنیم که سابقه و استدلال به تاریخی بودن دلیل حَقَانِیَّتِ شده نمی تواند، دیده میشود که بت پرستان می دانستند که این پرستش برای شان اصلاً فایده نمی رساند ولی بخاطر حفظ عقاید نیاکان خویش بدان ادامه می دادند.

و در مقابل استدلال می آوردند که: در پرستش آنها از پدرانمان تقلید کرده و عمل آنها را انجام می دهیم.

قوم حضرت ابرهیم علیه السلام در مقابل سوال که به کدام دلیل این جمادت را پرستش می کنید، هیچ جوابی منطقی و قناعت بخش دیگری نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و بدان اقرار کنند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می پرستید، دیده اید (تأمل کرده اید). (۷۵)
در طول تاریخ دیده می شود که: جهل و ساده اندیشی، بستر و زمینه سازی بسیاری از انحرافات انسانها گردیده است، ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: آیا در امر پرستش این بتان ناشنوا و بی سود و زیان هیچ تأمل و تدبیر کرده اید؟

أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

و (آنچه را) پدران پیشینتان می پرستیدند؟ (۷۶)

فَاتَّهَمُوا عَدُوَّ لِيِ الْإِلَهِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

[بدانید که] که همه آنها دشمن من اند، غیر از پروردگار جهانیان. (۷۷)

آنچه را جز الله تعالی می پرستید دشمنان من اند و من با آنها مبارزه خواهم کرد. تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه کن کنم، لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است.

واقعیت امر هم همین است که: معبودهای خیالی و دروغین، دشمنان اندیشه، سعادت و تکامل بشریت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾

آن ذاتی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می کند. (۷۸)

قبل از همه باید یاد آوری شد که: آفرینش انسان از بزرگترین الطاف الهی است. همان ذاتیکه تنها ما را در نیکوترین چهره آفریده همان ذاتی است که: در دنیا و آخرت ما را به راه خیر راهنمایی و هدایت می کند.

باید یاد آور شد که: آفریدن يك بار است، ولی هدایت در هر لحظه و همیشه است. بنابر همین اصل است که: («خَلَقَنِي» به صورت ماضی و «يَهْدِينِ» به صورت مضارع و استمرار آمده است).

وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

آن ذاتی که مرا (غذا) می خوراند و (آشامیدنی) می نوشاند. (۷۹)

سیر شدن و سیراب شدن انسان، کار الله تعالی است. آب و نان صرف وسیله است. خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا میدهد، پس ذات پروردگار است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیله آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهیا می سازد.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾

و چون مریض می شوم، پس وی مرا شفا می دهد. (۸۰)

قبل از همه باید گفت که: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز و جل میباشد ولی در کلام

الهي حسن ادب به کار برده شده میفرماید: «يَشْفِينِ»: مراد این است که شافی تنها الله است و کسی دیگری ما را شفا داده نمی تواند.

و دکتر و دوا وسیله است. انسان مؤمن به طبیب مراجعه میکند و دارو میخورد، ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی داند و بلکه معتقد است که اگر الله خواست دوا و درمان مؤثر واقع می شوند.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

و آن ذاتی که مرا می میراند و سپس [از نو] زندهام می سازد. (۸۱)
«يُحْيِينِ»: مرا زنده می کند.

در این هیچ جایی شکی نیست که: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتی که اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان اش را میگیرد. سپس ما را از قبرم زنده بر می انگیزد. هیچ کس جز او زنده کننده و میراننده نیست.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببخشد. (۸۲)

الله تعالی تنها ذاتی است که از او امیدوارم تا بدی هایم را ببخشد و از گناهان مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نیکی و جزای اعمال خود را می یابند. مجاهد می گوید: «هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول اینکه: او در جواب این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی تخریب کرده است؟ گفته بود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63]. «بلکه این کار بت بزرگ است» در حالیکه بت شکن خود او بود.

دوم اینکه: او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: «إِنِّي سَقِيمٌ» [الصافات: 89].
«من مریضم» در حالیکه مریض نبود.

سوم اینکه: او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی در باره ستاره که گفته بود: «هَذَا رَبِّي» [الأنعام: 76].
«این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج میگوید: «پیامبران علیه السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضه» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.
در آیه مبارکه به؛ امت یاد می دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسیر انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

ای پروردگار! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (۸۳)
سپس حضرت ابراهیم خلیل الله به درگاه پروردگار با عظمت دعا نموده و و گفت:
پروردگار!

فهم و دانش به من عطا فرما به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله تعالی، احکام و غیر این از معارف است.

و مرا از جمله‌ی بندگان صالح با تقوا پیشه‌گان در بهشت های پرناز و نعمت یکجا گردان. و چنین بود که ابراهیم علیه السلام خیر دنیا و آخرت را درخواست کرد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: انسان برای رسیدن به کمالات باید از الله متعال خود استمداد کند. در حدیث شریف آمده است: **«اللهم أحینا مسلمین وأمتنا مسلمین وألحقنا بالصالحین، غیر خزایا ولا مبدلین»**. «بارها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده‌اند».

سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام:

سعادت انسان را می توان در چند جمله که از دعای حضرت ابراهیم استنباط شده به شرح ذیل خلاصه نمود:

- شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «هَبْ لِي حُكْمًا»
 - حضور در جامعه‌ی صالح. «أَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
 - نام نیک در تاریخ. «لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»
 - رسیدن به بهشت ابدی. «وَرَثَةَ جَنَّةِ النَّعِيمِ»
- علما میفرمایند که: استمداد از نام «رَبِّ»، در استجابت دعا مؤثر است. قبل از درخواست جدید از خداوند، از نعمت های قبلی او باید نام ببریم و ابراز تشکر بعمل آریم.
- بهترین دعا را باید از بهترین انسانها بیاموزیم. (بهترین افراد، همانا انبیا اند و یکی از بزرگترین انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است که در دعا از خداوند مغفرت، حکمت، نام نیک و حسن عاقبت میخواهد و در آیات دیگر از خداوند، فرزندان خوب و پیروان مسلمان درخواست می‌کند).

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

و برای من در آیندگان نامی نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده (۸۴) پروردگارا! برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر و نسلی که بعد از من تا روز قیامت می‌آید، نام و یاد نیکو و ستایش زیبا باقی گذار. و با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.

تعدادی از علما گفته اند: آیه نشان می دهد که کسب نام نیک مستحب است؛ زیرا زندگی دوباره به شمار می آید همچنان که سروده‌اند: «قد مات قوم و هم فی الناس أحياء»: «افرادی مرده‌اند در حالیکه در دل مردم زنده هستند» (تفسیر صفوة النفاسیر) ابن عباس(رض) گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم علیه السلام آن را طلبیده است تحقق یافته است؛ چرا که همه‌ی ملت ها و قشرها او را با دیده‌ی احترام می نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع میشوند به طوری که هر ملت آن را دست آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد.

و حقا که او تعالی درخواست حضرت ابراهیم استجابت و برآورده ساخت؛ از این رو درود و سلام همیشه در هر عصر و نسل بر او جاری است. و تمام امتهای و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

- درس آموزنده از این آیه مبارکه همین است که: انسان های بزرگ، هم محبوبیت دنیوی میخواهند و هم سعادت اخروی.

و مهم‌ترین عامل سعادت دنیوی و اخروی انسان را همانا سازندگی اخلاق است و اخلاق حسنه می تواند سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین کند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

و مرا از جمله وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان. (۸۵)

«**وَرَثَةُ جَنَّةٍ**»: وارثان بهشت. مراد کسانی است که در پرتو ایمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست می‌آورند (سوره: اعراف / 43). «**جَنَّةِ النَّعِيمِ**» (سوره های مائده آیه 65، یونس آیه 9، حج آیه 56). (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل) پروردگارا! و مرا جزو نیکبختان و از جمله بندگان با تقوایی قرار دهی که؛ استحقاق نایل آمدن به جنت ابدی را دارند. یعنی: از جمله کسانی که جاودانه به آن وارد می‌شوند.

وَاعْفُرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

و پدرم را ببامرز، زیرا او از گمراهان بود. (۸۶)

پروردگارا! پدرم را ببامرز زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعای حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفی دارد؛ برخی از مفسران می‌نویسند که: این دعای ابراهیم قبل از آن بود که دشمنی پدرش با الله متعال بر وی آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزار می‌گشت.

مفسر تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل مینویسد:

«**اعْفُرْ...**»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، و حضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وی وعده کرده بود که؛ برای وی طلب آمرزش کند. اما چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزار می‌گشت و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه 114).

مفسر صاوی می‌فرماید: الله متعال تمام درخواست های حضرت ابراهیم را اجابت و قبول کرد، بجز دعای بخشودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

وامام قرطبی فرموده است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیاورد. از این رو طلب بخشودگی را از الله کرد. و وقتی مشخص شد که به وعده خود وفا نمی‌کند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «**و اذ قال ابراهیم لابیه آزر**» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نسبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جدّ است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است. از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه می‌پرستید؟ گفتند: «نعبد إلهک و إله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق؛ خدای تو را می‌پرستیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق است».

در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جدّ» ایشان (حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسماعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآنها به این مسأله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.

برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۳۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه).

مؤجزي در مورد حضرت ابراهيم:

سیرت نویسان می نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصلخیز جنوبی دمشق) قریه بنام برزه، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است، اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

حضرت ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قوش به مناظره برمی‌خاست و با آنها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهیم از آزر:

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت پرست بود و از هر کس شایسته‌تر به نصیحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آنها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (41) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْءٌ ﴿٤٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَمُنذِرًا أَقْبَلَ مَا كَانَ آبَاؤُكُمْ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْبُرْهَانُ إِلَّا يَخْتَفُونَ ﴿٤٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَمُنذِرًا أَقْبَلَ مَا كَانَ آبَاؤُكُمْ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْبُرْهَانُ إِلَّا يَخْتَفُونَ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَمُنذِرًا أَقْبَلَ مَا كَانَ آبَاؤُكُمْ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْبُرْهَانُ إِلَّا يَخْتَفُونَ ﴿٤٥﴾ قَالُوا أَرَأَيْبُكَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمْنَاكَ وَجَدْنَا لَكَ مَلِيًّا ﴿٤٦﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾» [مریم: 41-47]. (در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَلَا تُخْزِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

و مرا در روزی که [مردم] برانگیخته شوند رسوا مساز. (۸۷)
 خواری و رسوایی، از سخت‌ترین حالات در قیامت بحساب می‌رود، حضرت ابراهیم علیه السلام از میان همه‌ی مشکلات روز قیامت، رسوا نشدن را مطرح می‌کند. و می‌فرماید: مرا در ملا عام و در برابر محضر عمومی مردم در روز محشر، روزی که مردم از قبرهای شان برای رستاخیز بیرون می‌آیند. روزی که خلائق برای محاسبه حشر می‌شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم علیه السلام پدر خود، «آزر» را می‌بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: مگر نگفتم از من نافرمانی مکن.

پدرش می‌گوید: امروز دیگر نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این که پدرم از من دور است؟ خدا می‌فرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه می‌گوید: ابراهیم علیه السلام جلو پایت را نگاه کن. ابراهیم علیه السلام در پیش پای خود کفتاری خونین را می‌بیند. پای آن را می‌گیرد و آن را به آتش می‌اندازد». (روایت از بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

آن روزی که مال و اولاد (هیچ به حال انسان) سودی نبخشند. (۸۸)
 «یوم»: ظرف و مراد قیامت است.

یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب الله متعال نجات دهد. دیده میشود آنچه که در دنیا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش میشود. طوری که قرآن عظیم الشان در آیه متبرکه بدان اشاره فرموده: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»

در واقعیت «مال» جلوه‌ی مسائل مادی و «بنون» (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، و آیه متبرکه میفرماید که در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک نجاتبخش نیست.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

و تنها آن کسی (نجات می‌یابد و سود می‌بیند) با دل با اخلاص پاک (از شرک و ریب و ریا) به درگاه الله آید. (۸۹)

مال و نزدیکان شخص نزد الله تعالی به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود میرساند، سلامت قلب و ی دلی پاک از کفر و نفاق و پاک از هر آنچه که منفور حق تعالی است، به بارگاه وی بی‌آورد.

قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق مریض است. و با ذکر این دعای بی‌نهایت قیمتی، دعا‌های حضرت ابراهیم علیه السلام هم به پایان میرسد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (90 الی 104) مبحثی در باره اوصاف روز قیامت، پاداش و کیفر، پیشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می‌شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

و آن روز جنت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند. (۹۰) «أُزْلِفَتِ»: نزدیک گردانده شد.

و آن روز خداوند متعال بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود، اشخاصیکه از الله تعالی اطاعت کرده و از معصیتش پرهیز نموده باشند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها اشخاصی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کیفر خدا پرهیز کرده‌اند. (طبری ۵۵/۱۹).

از فحواي آیه مبارکه برمی‌آید که: مقام مؤمن پرهیزکار، از جنت هم بالاتر است. زیرا در آیه مبارکه میفرماید که جنت را برای او حاضر می‌کنند.

«أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی واقعاً هم؛ شخصیکه در دنیا از گناه فاصله گرفت، در قیامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می‌آورند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانیده شود. (۹۱)

همچنان برای گمراهان، کسانی که راه هدایت را گم کرده و راه ضلالت را در پیش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می‌بینند. و مؤمنان جنت را می‌بینند و قبل از آن که به آن داخل شوند، برای شان شادی و سرور دست میدهد و بالعکس گمراهان که آتش دوزخ را می‌بینند، بدبختی و اندوه به آنها دست میدهد. واقعاً هم دیدن دوزخ و وسیله های عذاب، به ذات خود نوعی از شکنجه برای دوزخیان بحساب می‌آید.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾

و به آنها گفته میشود کجا هستند معبودانی که آنها را عبادت می‌کردید؟ (۹۲)

به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب گفته میشود: آنچه جز خدا را می‌پرستیدید کجایند؟ آیا می‌توانند برای شما یاری رسانند، و یا هم خودشان برای خود یاری رسانده می‌توانند، جواب منفی است قطعاً.

ناگفته نباید گذاشت که: سرزنش هم در ذات خود، یکی از عذاب های روحی قیامت است. دیده می‌شود که در روز قیامت از اعتقادات انسانها سؤال به عمل می‌آید و در سرنوشت او

نقش مهمی دارند. در این شکی نیست که: روحیه‌ی پرستش، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، ولی با تاسف باید گفت که این روحیه در برخی از انسانها به انحراف کشیده می‌شود.

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾

آن بتهایی که به جای الله پرستش می‌کردید آیا می‌توانند به شما اینک یاری کرده یا از جانب خود دفاع کنند؟ (۹۳)

«يَنْتَصِرُونَ»: باز می‌دارند. خویشتن را به دور می‌دارند. انتصار به معنی یاری دادن خود یا کمک خواستن و یا دفع بلا از خود است (مراجعه شود به سوره: کهف آیه 43، قصص آیه 81، قمر آیه 10، رحمن آیه 35).

به یاد باید داشته باشیم هم معبودان خیالی به دوزخ می‌روند یکجا با عابدان گمراه. طوریکه در آیه ملاحظه فرمودید که میفرماید: آن بتان و معبودانی که در دنیا می‌پرستیدید کجایند؟! و شما بدین باور بودید که: به شما سود رسانده و دفع زیان میکنند آیا عذاب را از شما دور می‌کنند؟ یا حد اقل آنها خودشان را یاری داده و عذاب را از خود دور ساخته می‌توانند؟ نه! قطعاً آنان نه یاری دهنده‌اند و نه یاری شونده.

فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ انداخته میشوند. (۹۴)
«فَكُبِّبُوا»: کب: انداختن بر رو را می‌گویند، «کبه فانکب: القاه علی وجهه» «کبکبه: القاه علی وجهه».

الله متعال پرستش‌گران بتان را با بتان شان یکجا ساخته و همه را بر روی یک دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

مجاهد میفرماید که به: جهنم پرت می‌شوند.

امام طبری میفرماید: روی هم انداخته می‌شوند و بر روی شان کشیده شده و بر یکدیگر پرت می‌شوند. (طبری ۵۵/۱۹).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾

و (نیز) لشکریان ابلیس همه (در دوزخ انداخته می‌شوند). (۹۵)

«جُنُودُ إِبْلِيسَ»: لشکریان و یاوران ابلیس. هدف از پیروان ابلیس، یعنی جنایتکاران و معصیت پیشگان سراسر تاریخ است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 18، حجر آیه: 43) بامراجعه به تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

یاران و پیروان شیطان همراه با پرستش‌گران بتان اعم از انس و جن (هر کسی که به سوی پرستش بتان دعوت می‌کنند یعنی معبودان و عابدان گمراه)، همگی آنان نیز به آتش دوزخ انداخته می‌شوند و هیچکس از آنها، نجاتی یافته نمی‌توانند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه می‌پردازند و می‌گویند. (۹۶)

بر خلاف فضای آرام جنت که تمام جنتیان در فضای سلّم و سلامت خوش و خوشحالی زندگی بسر می‌برند، فضای دوزخ همیشه پر از ملامت، خصومت و لعنت است: در قیامت، عشق های نامقدس و غیر الهی، به کینه عداوت و دشمنی تبدیل میشود. طوریکه در (آیه 67 سوره زخرف) میخوانیم: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (دوستان (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن اند، جز اهل تقوا.)

مطابق روایات قرآنی؛ حال واحوال کسانی که بر اساس غیر تقوا، دوستانی برای خود در زندگی دنیوی انتخاب کرده‌اند، در قیامت چنین است:

- پشیمانی و حسرت که چرا با او دوست شدم. «یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» (فرقان آیه 28) (وای بر من! ای کاش فلانی را دوست خود بر نمی‌گزیدم.) و همچنان (آیه: 27 سوره فرقان) میفرماید: «و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً» (27) (و روزی که ستمکار (مشرک) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر همراه می‌شدم.)
- در آن روز دوستان هیچ نقشی برای کمک به یکدیگر ندارند. «و لا یسئل حمیم حمیماً» (معارج، 10). (و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد.)
- دوستان صمیمی، بحیث دشمنان یکدیگر مبدل میشوند. «الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو» (آیه: 96 شعرا)
- به یکدیگر لعنت می‌فرستند. «کلما دخلت أمة لعنت أختها» (اعراف، 38).
- و در نهایت از یکدیگر فرار میکنند. «یفر المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه» طوری که در (آیات: 34 الی 37 سوره عبس) میخوانیم: «یوم یفر المرء من أخیه» (34) و أمه و أبیه» (35) و صاحبته و بنیه» (36) لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه» (37) (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر يك از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.)

همچنان در روز قیامت کفار فجار در مورد حال و وضع خویش با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند. و می‌گویند:

تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

قسم به الله ما در گمراهی آشکاری بودیم. (۹۷)

در قیامت، وجدان‌ها بیدار میشوند، سوگند به الله که ما در دنیا در گمراهی آشکاری به سر می‌بردیم؛ از آنجا که غیر خدا را پرستیده و به او تعالی کفر ورزیدیم. آشکارا راه را گم کرده و از حق به دور بودیم. در قیامت درحالی که مشرکان از رهبران خویش شکایت دارند، ملامتی خویش را به گردن یک دیگر می‌اندازند.

اِذْ نَسَوٰیكُمْ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ ﴿٩٨﴾

آن وقت که شما را با پروردگار جهانیان برابر و مساوی قرار می‌دادیم. (۹۸)

یعنی آخر چگونه ما بتان را با الله متعال که تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست که آفریننده و روزی بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باوی شریک می‌گردانیدیم؟

وَمَا اَصْنٰنَا اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ ﴿٩٩﴾

و ما را گمراه نساخت مگر مجرمان. (۹۹)

«المجرمون»: مراد شیطان و یاوران او، یا رؤساء و کبراء ایشان است (سوره: احزاب آیه: 67).

و جز سران و بزرگان که کفر از شیطانهای انسی و جنی‌ای نافرمانی را برای ما می‌آراستند، هیچ کس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾

(افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد. (۱۰۰) که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زیرا شفاعت به حال مشرک سودی دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقَ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (۱۰۱) «حَمِيمٌ»: گرم، و هدف از آن صمیمی و دلسوز. یعنی «حمیم» عبارت؛ از دوست نزدیکی و صمیمی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در آیه مبارکه میفرماید: یعنی اینکه در این روز هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (که ما را از عذاب خدا نجات دهد و یا اینکه ما را در این مصیبت وارده دلجویی نماید. طوریکه از فحوائی آیه مبارکه فهمیده میشود: انسان حتی در قیامت هم به دوست خوب نیازمند میباشد، و از نتیجه دوستی با گنهکاران چنین نتیجه بدست می آید که دوستی با همچو اشخاص در دنیا، در قیامت حاصلی را ببار نمی آورد. پس قبل از اینکه ناوخت شده از تحکیم همچو دوستی با اشخاص گنهکار و منحرف باید جلوگیری نمایم. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص جنتی در جنت میپرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سبب پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت میکند تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان میگویند: ما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفيعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی». بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است و بس.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

پس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جمله مؤمنان میشدیم. (۱۰۲) ای کاش باری دیگری به دنیا بر می گشتیم، تا از جمله مؤمنان می شدیم و آنچه را کتاب های آسمانی آورده و پیامبران بدان بر آنگیخته شده بودند تصدیق می کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

بی گمان در این (داستان ابراهیم)، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهیم] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۰۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۰۴) مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل در باره جمله «وَإِنَّ رَبَّكَ...» آیه مبارکه مینویسد: تکرار این نوع جمله‌ها دلداری مؤثری است برای پیغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و برای اقلیت مؤمنان در برابر اکثریت گمراهان در هر عصر و زمان. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (105 الي 122) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند. (۱۰۵) «كَذَّبَتْ...»: قوم نوح با تکذیب نوح، همه پیغمبران را نیز تکذیب کرده‌اند، چرا که تکذیب پیغمبری، بمثابة تکذیب همه پیغمبران بشمار می رود؛ شاید هم قوم نوح، منکر همه

پیغمبران و به طور کلی همه ادیان آسمانی بوده‌اند (سوره: فرقان / 37). تأیید فعل (كَذَّبَتْ) به خاطر این است که کلمه (قوم) به صورت مذکر و مؤنث به کار می‌رود، و به طور کلی هر اسم جمعی فعل آن می‌تواند به صورت مذکر و مؤنث ذکر شود. (تفسیر نور داکنر خرمدل)

نام حضرت نوح علیه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل یاد آوری است که: همه‌ی انبیا دارای هدفی واحد هستند، طوری که در فوق یاد آور شدیم؛ تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران است. رسالت و پیامبری، به نفع بشریت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پیامبرشان حضرت نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و با آن ایمان نیاوردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

چنین بود که برادر شان نوح به ایشان گفت آیا [از شرك] نمی ترسید؟ (١٠٦) «أَخُوهُمْ»: برادرشان. مراد هم نژادشان است، همانگونه که می‌گویند: أَخُو الْعَرَبِ. أَخُو تَمِيمٍ. «أَلَا تَتَّقُونَ»: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟ هان! پرهیزگاری کنید. نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند.

وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت: شما را چه شده است که از الله متعال نمی‌ترسید تا فقط وی را به یگانگی خوانده و پرستش غیر وی را رها کنید.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امت‌هایشان همه این بود: (أَلَا تَتَّقُونَ: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و ترس ندارید). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

یقیناً من برایتان پیغمبر امین هستم. (١٠٧) «أَمِينٌ»: یعنی امین در ادای رسالت آسمانی، و شخصی که به امانت داری در میان مردم شهرت داشته باشد.

نوح علیه السلام می‌فرماید: آنچه را که به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم، در آن خیانت نمی‌کنم و دروغ هم نمی‌گویم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پیام، همانا امین بودن است. قابل تذکر است که قوم نوح علیه السلام به امانت‌داری و راستگویی وی واقف بودند. واقعیت هم اینست که امین بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ کلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمایند. (١٠٨) پس با پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار متعال از وی بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. دینداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نیست.

طاعت الله متعال را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی الله متعال شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی. «أَطِيعُونَ» دعوت به خود، برای احیای فرمان الهی مانعی ندارد. چه زیبا است که: در آیه متبرکه با زیبایی خاصی کلمه «أَطِيعُونَ» در کنار «فَاتَّقُوا اللَّهَ» تذکر یافته است.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ مرزدي نمي خواهم، مرزدي من فقط بر عهده پروردگار جهانيان است. (١٠٩)

مبلغ ديني بايد هم از مردم توقع مادي نداشته باشد و نبايد هم در رساندن فرمان الهي از مردم چيزي را مطالبه نمايد. (اخلاص، شرط نفوذ كلام است).
کسي که بر الله توکل کند، مي تواند از مردم بي نياز باشد.

در آيه مبارکه مي فرمايد: من از شما در مقابل تکاليف دعوت و رنج ها و زحمات رسالتم طالب اجرتي نيستم؛ و در اين مرزدي طمع نمي بندم زيرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختيار کار من است. پس من پاداش و اجر دعوت خويش را از الله متعال مي خواهم، زيرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظيف و مکلف گرداننده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١١٠﴾

پس از الله بترسيد و راه طاعت من پيش گيريد. (١١٠).

«أَطِيعُونَ»: پس از من اطاعت کنيد.

بايد گفت که: ايمان به الله متعال و در پيش گرفتن تقواي الهي، زمينه اي ايمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهيز از نواهي از الله بترسيد و مرا با پيروي و تصديق در آنچه بدان فرستاده شده ام - اطاعت کنيد.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ» به منظور تاکيد بر اهميت امري که آنها را بدان ميخواند آن را تکرار کرده است.

مفسر تفسير انوار القرآن: در تفسير خويش مي نويسد: «ملاحظه مي کنيم که نوح عليه السلام براي هر يک از دو درخواست خود به سوي تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنانکه در اول گفت: چون بر امانت داري ام آگاهيد پس تقوا پيشه کنيد و در دومين درخواست خود گفت: چون دانستيد که از شما مرزدي نميطلبم پس تقوا پيشه کنيد.»

قَالُوا أَنْوْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ ﴿١١١﴾

گفتند: آيا ما به تو ايمان بياوريم در حالیکه فرومايگان از تو پيروي کرده اند؟ (١١١)
قوم نوح عليه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پيروي کنيم و به تو ايمان بياوريم، در حالیکه اشخاص پست و بينوا و ضعيف از تو پيروي ميکنند؟

امام بيضاوی مي فرمايد: و اين هم از آثار سبک مغزی و خيره سري و کوته نظری آنان است که موضوع را در حطام دنيا منحصر می دانند، تا جایی که پيروي بينوايان از نوح را مانع ايمان آوردن و پيروي کردن از دعوت نوح قرار دادند. (بيضاوی ٧٦/٢).

قوم نوح عليه السلام از آن روي پيروانش را پست و فرومايه شمردند که ايشان سرمايه و مقام و شرف ظاهري کم تري داشتند. يابدان جهت که ايشان نسب عالي نداشتند. به قولي: پيروان نوح عليه السلام متشکل از صاحبان حرفه ها و مشاغل پايين و فرومايه بودند.

اشرافي گری می تواند مانع ايمان آوردن باشد. زيرا مؤمنين در نظر مستکبران، اراذل و فرومايگان هستند. پس حاصل معني اين آيه مبارکه اينست که: نه به تو ايمان مي آوريم، نه از تو پيروي مي کنيم و نه در کار ايمان به فرومايگان اقتدا مي نماييم. قابل ياد آوري است که بيشترياران انبيا، فقرا و گمنامان بودند.

حرف حق و مکتب حق را نبايد به خاطر طرفداران گمنام آن تحقير و توهين نمايم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾

(نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند. (۱۱۲)
 نوح علیه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغلی که دارند نیستم، لازم نیست که من درباره‌ی مکنونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده‌اند یا طمع دارند؟ بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب و نسبت و شغل و حرفه.
 امام قرطبی گفته است: گویا اینکه آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی میکنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ۱۲۰/۱۳)
 خوانندگان گرامی!

طوری که در (آیه ۹۴ سوره نساء) «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (و به کسی که نزد شما (با کلامی یا عملی یا سلامی یا پیشنهادی) اظهار اسلام و صلح می‌کند، نگوئید: تو مؤمن نیستی) بنده‌شناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه که کار کسی را قبول و یا هم رد نمایم. از جانب دیگر؛ برای قضاوت درباره‌ی دیگران، ایمان صادقانه و عمل صالح امروزی آنان را دید و بر اساس آن باید قضاوت کنیم، و نباید سابقه مردم را به رُخ شان بکشیم. قابل دقت و توجه است که: سوابق بد، مانع تغییر و تحوّل و توبه در انسانها نمی‌گردد، وظیفه انبیا، اصلاح مردم و دعوت به توحید است.
 آنان متولّی و مسؤل حساب و کتاب اشخاص نمی‌باشند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

حسابشان اگر واقعاً درک می‌کنید، جز بر عهده پروردگار نیست. (۱۱۳).
 جزای هر عمل کننده‌ای بر الله متعال است؛ اگر عمل، خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد، جزای شر میدهد، ذات پروردگار به آشکار و نهان انسانها آگاه و دانا است و اگر شما به درستی این امر پی می‌برید اصلاً سخن باطلی بر زبان نمی‌آوردید.
 قابل یاد آوری است که: وظیفه‌ی انبیا، اصلاح مردم و دعوت مردم به توحید و یکتا پرستی است. انبیا متولّی حساب و کتاب و سوابق تاریخی انسانها نیستند. در ضمن در دین مقدس اسلام تجسس و عیب جویی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع می‌باشد.
 امام نسفی می‌گوید: «آن متکبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ایمان ندارند». که نوح پاسخ‌شان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد. (۱۱۴).
 و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بینوا را از خود دور نمی‌کنم که رسالتم را تصدیق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان یا به علت شغلی که بدان شاغل اند، از مجلس خود بیرون نمی‌کنم. ملاک ارزش، ایمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی.
 بایشهادت و توقعات نابجای متکبران، باید قاطعانه برخورد کنید. (طرد فقرای با ایمان جایز نیست، حتی اگر به قیمت ایمان آوردن گروهی دیگر باشد).
 ابو حیان گفته است: این بیان نشان می‌دهد که سران قریش از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند. (البحر ۳۲/۷).

طوریکه دیده می شود در طول تاریخ مستکبران حتی از انبیاء نیز توقع طرد فقرای گمنام با ایمان را داشتند ولی دیده شده که: همه انبیاء همچو پیشنهادات را به شدت رد نموده اند. طوریکه الله تعالی در (آیه 28 /سوره کهف) به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (و با آنانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد میکنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است).

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

من جز بیمدهنده آشکار نیستم. (۱۱۵)

من فقط هشدار دهنده ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به سویی شما فرمان داده است، شما را از کین و قهرش برحذر می دارم و به طور واضح و آشکار برای شما میرسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدار دادنشان مأمور شده ام پس چگونه آنان را از خود طرد کنم.

و هرکسکه از من اطاعت کند فرق نمی کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می یابد.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

گفتند: ای نوح! اگر [از ابلاغ دین] دست برنداری، یقیناً از جمله سنگسار شدگان خواهی بود! (۱۱۶)

«الْمَرْجُومِينَ»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

سنگسار کردن، یکی از قدیمی ترین انواع شکنجه هاست. و یکی از مهم ترین حربه های مخالفان است که انبیا بدان تهدید شده اند.

همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: ای نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست برداری، تو را سنگسار میکنیم به قولی معنای «مِنَ الْمَرْجُومِينَ» [الشعراء: 116] این است: اگر از سرزنش دین و دشنام دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسار شدگان خواهی بود. بدین ترتیب قوم نوح علیه السلام را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. البته این عادت و شیوه دشمنان الله متعال است که در نهایت امر، به تهدید پناه می برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند. در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

گفت: پروردگارا! همانا قوم من مرا تکذیب کردند. (۱۱۷)

بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش را شنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگارا! قوم من دعوتم را تکذیب و رسالتم را رد کردند. یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند. ناله ای حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید و سنگسار. طوریکه فرمود: «رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ» و فرمود: «یرجمون»

فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کسانی که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده. (۱۱۸)

فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن. «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را بهیاری فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد (تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجِنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

پس او و کسانی را که با او در آن کشتی مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم. (۱۱۹)

در این هیچ جای شکی نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

آن گاه بعد از آن، همه باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)
دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطور انسانها را به چه مصایب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آنده از کسانی که به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند و با وی در کشتی سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، و در مقابل مؤمنان و همراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

بی تردید در این داستان، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۲۱)

داستان نجات کشتی نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفار و مخالفان، نمودی از سنت خداوند در یاری حق و سرکوبی باطل است.

بصورت قطع در داستان نوح علیه السلام و نجات وی و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌ای واضح و عبرتی بزرگ برای مردم است اما با این وجود کسانی که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروی نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۲۲).
ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعنی پروردگارت همان مالک متصرف و مدبری است که در انتقامش از کافران شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (123 الی 140) داستان و قصه هود علیه السلام و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند. (۱۲۳).

«عاد»: نام جدّ بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدّشان مشهور شده‌اند. قوم عاد طایفه‌ای از عرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای «یمن» در منطقه‌ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحر زندگی بسر میبردند.

کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشان 24 بار تکرار شده است. همچنین در قرآن عظیم الشان، سوره‌ای به نام احقاف و سوره‌ای به نام هود وجود دارد.

از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام انبیاء یکی است، تکذیب یک پیامبر، به منزله‌ی تکذیب همه‌ی پیامبران بشمار می‌رود، قوم عاد مانده قوم نوح علیه السلام از جمله اقوامی است که انبیاء را تکذیب کردند.

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عادجدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می‌کردند و دارای هیکل‌هایی بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرم» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۲۴)

«أَلَا تَتَّقُونَ»: هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

دعوت پیامبران، برادرانه بود.

«أَخُوهُمْ» (حتی کلمه‌ی «ابوهم» نیاورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بیان کند)

در ضمن باید گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه انبیاء را تشکیل می‌داد.

بناءً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوت و برادری می‌باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾

البته من برای شما پیغمبری بسیار (خیر خواه و) امینم. (۱۲۵)

ملاحظه می‌داریم که پیامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می‌گفتند پیام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٦﴾

تقوی الهی را پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۲۶)

از عذاب الله بترسید و از من پیروی نمائید تا شما را به راه هدایت رهنمای نمایم.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

و من از شما اجری برای رسالت نمی‌خواهم و مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

آیا شما بر روی هر مکان بلندی به بیهوده کاری و بدون نیاز، برجی عظیم و برافراشته بنا می‌کنید؟ (۱۲۸)

اگر به تاریخ پیامبران توجه نمایم در خواهیم یافت که: شروع و آغاز کار انبیاء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بیدار کردن وجدان‌ها از طریق سؤال بعمل آمده است. مفسر تفسیر «المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «شما را چه شده است که در هر جایگاه بلند و مرتفعی منزلی بنا میکنید تا از بلندی آن بر مردم تکبر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمایش گذارید حال آنکه نه در این کار سودی در دنیا متصور است و نه در آخرت».

«ربع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. ابن کثیر گفته است: قوم عاد در سر راه‌های مشهور و در جاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لُهو و لعب و برای قدرت نمایی می‌ساختند. پیامبرشان از این رو آن را منکر می‌شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی فایده برای دنیا و دین آنان بود. (مختصر ابن کثیر ۶۵۳/۲).

وَتَخْدُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْدُونَ ﴿١٢٩﴾

وقلعه‌ها و قصرهای محکم و مجلل میسازید، به امید آنکه همیشه بمانید؟ (۱۲۹) «مَصَانِعَ»: دژها و کاخ‌ها. کارخانه‌ها و کارگاه‌ها. «لَعَلَّكُمْ تَخْدُونَ»: به امید آنکه جاودانه می‌مانید. معنی آیه می‌تواند چنین هم باشد: کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را برای کندن کوه‌ها و ساختن کاخ‌ها و برجها به کار می‌برید، تصور می‌کنید که: جاودانه می‌مانید؟

«مصانع»: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می‌سازند. باید گفت که: قصرها، کاخ‌ها، بلند منزل و مجلل زندگی را نمیتواند جاودانه، سعادت‌مند و ابدی بسازد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: قصر و سنگرهای محکم و استوار که مصروف ساختن آن هستید، فکر می‌کنید که؛ گویی هرگز نمی‌میرید و ابداً از این دنیا انتقال نمی‌کنید؛ حال آنکه کاخ‌های بلند و برج‌های آسمان خراش هرگز نمی‌توانند راه نابودی و فنا را بر شما ببندند.

وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

و هنگامی که کسی را مجازات می‌کنید همچون جباران مؤاخذه می‌کنید. (۱۳۰) بطش: حمله ور شدن به شدت و خشونت، همراه باخشم و سرکوب را می‌گویند. و چون کسی را مجازات نموده و با کشتن یا زدن بر وی حمله‌ور شوید، این کار را با سنگدلی و ستم و شدت تمام، مانند ستمکاران گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی انجام می‌دهید.

امام فخر رازی گفته است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن بناهای بلند که نشانه‌ی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و دژ و کاخ‌های بلند و باشکوه که نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباریت و تکبر که نشانه‌ی انحصار طلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیا پرستی بر آنان چیره گشته و در آن فرورفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن سر برتافتند، و محبت و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣١﴾

بنابر این از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۳۱)

و با عبادتش و عمل به موجبات رضایش - و از من - با تصدیق دعوت و پیروی از رسالتم - پیروی نمایید. واقعیت امر اینست که: دینداری، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی. و بی تقوایی عامل همه‌ی مفسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾

و از آن ذاتی بترسید که شما را به آنچه خود می‌دانید، مدد کرده است. (۱۳۲)
باید گفت که: تقوا بهترین راه تشکر از الله متعال است. و هر کس خودش میدانند که چقدر مورد لطف الله متعال قرار گرفته است.
تا زمانیکه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، موعظه‌ی انبیاء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾

به وسیله چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است. (۱۳۳)
یعنی برای شما چهار پایانی مانند؛ شتر، گاو، گوسفند - بخشیده است که از آنها استفاده می‌نماید، نه تنها در امور ترانسپورتی از آنها کار می‌گیرید، بلکه سایر منافع و فواید دیگری را از آنها بدست می‌آورید. همچنان برای شما فرزندان پسر بخشیده است که هم برای تان آرایشی اند، هم نیرویی و هم روشنی چشمانی.

وَجَنَّاتٍ وَغَيْوُنٍ ﴿١٣٤﴾

و (نیز به دادن) باغ‌ها و چشمه‌ها (شما را مدد کرد). (۱۳۴)
و به شما باغ‌ها، بوستان‌های بزرگ و پرثمر بخشیده و به شما چشمه‌های شیرین و روان بر جوشانیده که از آنها در نوشیدن و شستشو و آبیاری استفاده می‌برید.
پس آن ذات با عظمت که عبادتش واجب است، عبادت کنید، و باید از او سپاسگزار باشد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. (۱۳۵)
حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجه ساخت و گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و هم مردم را به نبوت: هم متوجه ساخت و گفت «وَأَطِيعُوا اللَّهَ» همچنان هود علیه السلام مردم را به روز آخرت متوجه ساخت و گفت: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» که هدف از روز بزرگ در اینجا همانا روز قیامت است.

حضرت هود علیه السلام به قوم خود گفت که: اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر الله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به‌جا نیاورید. می‌ترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از خوف و ترس اش موی طفل خورد سال سفید می‌شود و پیر گردد.

ولی جواب قوم عاد در مقابل این گفتار و پند های حکیمانه هود علیه السلام چنین بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿١٣٦﴾

آنها (قوم عاد) گفتند برای ما یکسان است چه پند دهی، چه از پنددهندگان نباشی. (بیهوده خود را خسته مکن!) (۱۳۶)

قوم در جواب هود علیه السلام گفتند: همه ای این نصایح را که بیان فرمودی، این نصایح شما برای ما اهمیتی ندارد، ما حاضر نیستیم که این پند های تورا گوش دهیم به قولت باور نداریم و هرگز به رسالتت ایمان نمی‌آوریم، بیان و خاموشی‌ات هر دو نزد ما یکسان است،

ما از عمل خود باز نمی گردیم. و از آن راهی که انتخاب نمودیم و بر آن راهی که همین حالا هستیم، هرگز دست بردار نیستیم.

باید گفت که مقابله و تمرد در مورد پند های حکیمانه هود، منتهای عناد و استکبار قوم رانشان میدهد که: درمقابل هود علیه السلام بیان داشته و نشان دادند.

ابوحیان مفسر مشهور جهان اسلام مینویسد: برای تمسخر و تحقیر و بی‌مبالاتی به تهدیدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می‌دانستند. (البحر ۳۳/۷).

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

این (تکذیب و طغیانگری) همان روش و اخلاق پیشینیان است. (۱۳۷)

می بینیم تازمانیکه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، پند و موعظه‌ی انبیاء هم اثری بجا نمی‌گذارد. در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که سابقه و رفتار نیاکان، دلیل حقانیت راه یک قوم شده نمی‌تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتیر حیاتی آسمانی گفتند: عقیده ما همان عقیده نیاکان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلد و دنباله رو آنها هستیم و هرگز دین شان را فرو نمی‌گذاریم. دیده می‌شود که همین عامل تقلید ها نابجا و تعصب، مانع پندپذیری در یک مجتمع می‌گردد. قوم هود گفتند: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این دین بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابر این، بر این شیوه استمرار خواهیم بود و نمی‌خواهیم تا آن رابا راه و روش دیگری جایگزین و تبدیل نمایم. دیده میشود که: انحراف نیاکان، چگونه زمینه‌ی انحراف نسل های بعدی را تسهیل می‌سازد، همچنان دیده میشود که چطور بت پرستان، انحراف خود را با شیوه‌ی نیاکان توجیه و از خود در مقابل پند هود علیه السلام سلب مسئولیت می‌کند و می‌گویند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾

و ما گرفتار عذابی [که تو ما را از آن بیم می‌دهی] نخواهیم شد. (۱۳۸)

یعنی مادر برابر آنچه که انجام می‌دهیم؛ عذاب شونده نیستیم. و حشر و نشر و حساب و کتاب و عذابی در کار نیست. الله متعال هیچ وخت و ابدأ ما را بر عمل ما عذاب نخواهد کرد و آن سزای که ما را از آن می‌ترسانی، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

پس (قوم عاد)، هود را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را هلاک کردیم. بدون شک در این نشانه است، و بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۳۹)

«آیه»: درس عبرت. نشانه قدرت. «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»: بیشتر قوم عاد ایمان نداشتند، بیشتر مردم به این روایت ایمان ندارند. (تفسیر نور): «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

باید یاد آور شد که: سرنوشت انسان همیشه به دست خودش ورق می‌خورد، بناءً انسان باید از سرگذشت تاریخ و بخصوص از تکذیب و هلاکت دیگران، اقوام و نسل های گذشته باید عبرت گرفت. در ضمن نباید حق را همه وقته در اکثریت جستجو کنیم، قاعده اصولی همین است که: ملاک شناخت حق و باطل، کمیّت نمی‌باشد.

طوری که در فوق متذکر شدیم؛ قوم عاد در تکذیب هود علیه السلام اصرار ورزیدند؛ که در نهایت پروردگار با عظمت آنانرا به سزای اعمال شان رسانید، آنان را نابود ساخت. و بالای شان باد و طوفان تند، سرکش و ویرانگر را فرستاد.

طوری که قرآن عظیم الشان در آیات (6-8) سوره حاقه میفرماید: «وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نُّخْلٍ خَاوِيَةٌ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾» [الحاقه: 6-8]. (و اما عاد به (وسیله) تندبادی سرد و سوزنده هلاک شدند. (7) که الله آن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و گویی تنه های پوک درختان خرمانند. (8) پس آیا می بینی که اثری از آنها باقی مانده باشد؟).

ابن کثیر گفته است: نابودی آنها به وسیله ی بادی تند و بسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛ زیرا آنان سرسخت ترین و ستمکارترین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت تر و شدیدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چیز را از جا کنده و پرتاب می کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا می برد و آنگاه آنها را بر زمین می کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می شد. (مختصر ۶۵۴/۲).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» «بی گمان در این» نابود ساختن شان «نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشه گان. با در نظر داشت بسیاری معجزات و دلایل روشن بودن بینات «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و بیشترشان ایمان نیاوردند.

دیده میشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک می کند.

واقعاً آثار پدیده های هستی به دست الله متعال است. باد، يك بار سبب حرکت کشتی ها و ابرها و نزول باران میشود و يك بار همین باد «بَرِيحٍ صَرْصَرٍ» بحیث وسیله هلاکت. همچنان در طول تاریخ دیده میشود که: تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت شده نمی تواند، اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می افتد. سزای الهی همیشه یکسان نیست، گاهی چنان به کلی محو کامل میانجامد که نمونه آن در «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» آمده است. در ضمن باید گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امین یا رب العالمین

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۴۰) خواننده محترم!

پس از اینکه قصه و داستان هود علیه السلام و قوم عاد بیان یافت، اکنون در آیات متبرکه (141 الی 159) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

قوم ثمود رسولان (صالح علیه السلام) را تکذیب کردند. (۱۴۱) قوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح علیه السلام بشمار می رفتند، و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت و زندگی بسر می بردند، و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می رفتند، از آن جا می گذشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی به غزوه ی تبوک رفت از همان جا عبور کرد.

قوم ثمود صالح علیه السلام را که دعوت گرشان به سوی خالص سازی عبادت برای خدای متعال بود، همچنان تکذیب کردند. پس گویی آنان تمام پیامبران را تکذیب نمودند؛ چرا که دعوت همه پیامبران یک دعوت است که همان دعوت به سوی توحید می باشد.

قوم ثمود داراي چه عبادت بودند؟

کلمه «ثمود» بصورت کل بیست و شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است، آنها از عرب ما قبل تاریخ هستند که ذکرشان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

قوم ثمود اصلاً بت پرست بودند و به خدای یکتا و واحدی ایمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد تا نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ ها و بستان های زیبا، رود بارها و چشمه سارهای جاری و... خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: «أَتْرَكُونَ فِي مَا هَهُنَا ءَامِنِينَ ﴿146﴾ فِي جَبْتٍ وَعُيُونٍ ﴿147﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَهَا هَضِيمٌ ﴿148﴾ وَتَنَحُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿149﴾» [الشعراء: 146-149]. (آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می شوید، در میان باغ ها و چشمه سارها، و در میان کشتزار ها، و نخلستان هایی که میوه های نرم و شاداب و رسیده دارند، و ماهرانه در دل کوه ها خانه هایی را بتراشید.) تعداد قلیلی از قوم بر حضرت صالح ایمان آوردند و سایرین راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد. او معجزه ای شتر برای آنها آورد که نشانه ای بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه ای وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ایمان سر باز زدند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب الله است] نمی ترسید؟ (١٤٢)

اگر روش دعوت تمام انبیاء را در طول تاریخ بشری از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که همه ای آنان داراي شعار واحدی بودند: بطور مثال در داستان نوح علیه السلام آیه 105؛ داستان عاد علیه السلام، آیه 123؛ داستان صالح علیه السلام، آیه 141؛ داستان لوط علیه السلام، آیه 160 و داستان شعیب علیه السلام، آیه 176. همه آنان میگفتند: «أَلَا تَتَّقُونَ»، همه میگفتند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»، همه می گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، همه میگفتند: «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، خلاصه ای پیام همه ای آنان چند چیز بود: برادری، تقوا، پیروی از رهبر، بی توقعی، توکل بر خدا و اطمینان دادن به مردم که ما به نفع شما و امین شما هستیم. (پیام های این چند آیه نیز مانند پیام های آیات قبل است که در باره ای پیامبران دیگر در همین سوره بیان یافت.)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۴۳)
یعنی صالح علیه السلام به آنان خبر داد که الله متعالی وی را با پیام توحید فرستاده است و او در برداشت این رسالت و تبلیغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن می افزاید، نه از آن می کاهد و نه آن را پنهان می دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٤٤﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۴۴)
از الله تعالی بترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوت پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)

و من در قبال دعوت نه از شما طالب اجر می‌شده‌ام و نه بر رسالت پاداشی از شما خواسته‌ام؛ زیرا اجر و جزایم همه بر عهده آن ذاتی است که فرمان هر چیز در اختیار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

أَتُنْكُرُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾

آیا (تصور می‌کنید که تا ابد) ایمن از مرگ واسوده در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟ (۱۴۶)

آیا گمان می‌کنید که الله تعالی از شما غافل خواهد شد و شما را در برابر کارهای شما بی انتقام رها خواهد کرد و بر این بدکاری‌های شما هیچ جزایی مترتب نخواهد شد و شما همیشه در ناز و نعمت جاودانه خواهید بود در این دنیا بدون مرگ باقی می‌مانید؟
ابن عباس (رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان‌هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی‌آورد.

امام قرطبی می‌فرماید: آیهی «وَأَسْتَعْمِرْكُمْ فِيهَا» بر این موضوع دلالت می‌کند، لذا صالح علیه السلام زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می‌برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز نخواهید مرد؟ (تفسیر قرطبی ۱۲۷/۱۳).
قابل یاد آوری است که انسان نباید؛ به زندگی مرفه چند روزه خویش مغرور شود، رفاه امروز نشانه‌ی رضای الله متعالی از انسان نمی‌باشد. در ضمن نعمتهای مادی همیشه و پایدار نمی‌باشد. و چه زیبا است که فرموده اند که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقوی در انسان می‌گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾

(گمان دارید) در این باغ‌های باصفا و (در کنار) چشمه‌های آب گوارا. (۱۴۷)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾

و کشتزارها و درختان خرمايي که شکوفه‌هایشان انبوه و باطراوت و لطیف است؟ (۱۴۸)
«طَلْعُ»: چوبهای شکوفه خرما که خوشه خرما در درون آن قرار دارد. هدف در این جا اولین میوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: (انعام / 99، 10 /).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: سرزمین قوم ثمود دارای باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح علیه السلام نعمت‌های با ارج و والای الله متعال را از قبیل باغ های میوه دار ابشاران و چشمه ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها یادآور شد.

«هَضِيمٌ»: بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، همچنین محتمل است که معنای هضم این باشد: خوشه های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. و ابن عباس (رض) گفته است: به معنی رسیده و تروتازه می باشد.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ﴿١٤٩﴾

و ماهرانه و هنرمندانه از کوه‌ها خانه هایی می تراشید؟ [به امید آنکه از هر آسیبی حتی مرگ در امان بمانید!] (۱۴۹)

«وَتَنْحِتُونَ»: نحت: تراشیدن «تنحتون»: می تراشید.

«فَارِهِينَ»: فراهه: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (بفتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر آید «فارهین» یعنی متکبران.

مفسران می نویسند که: قوم ثمود با مهارت و هنرمندی از صخره سنگ‌ها در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و اضافه مصرفی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می‌ساختند.

امام رازی گفته است: ظاهر این آیات چنان نشان میدهد که آنچه بر قوم «هود علیه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام و حب بقا و تکبر و جبروت. و آنچه بر قوم «صالح علیه السلام» حکم فرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۴).

صاوی گفته است: عمرشان طولانی بود به گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می ریخت؛ چون افراد آنها از سی صد سال تا هزار سال عمر میکردند. (صاوی بر جلالین ۱۷۹/۳).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾

پس از الله بترسید و راه اطاعت من پیش گیرید. (۱۵۰)

انسان نباید به زندگی مرقه دنیا چند روزه و گزرا مغرور شد، در ضمن قابل یاد آوری است که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾

و از فرمان اسراف کاران اطاعت مکنید. (۱۵۱)

یعنی: از فرمان مشرکانی که شمارا به سوی پرستش غیرالله متعال دعوت مینمایند، و علیه من و علیه دعوت الله متعال توطئه می چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان میدهند، اطاعت نکنید. به قولی برخی از مفسران: هدف از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را بقتل رسانیدند. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هروی).

الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

همانان که در زمین فساد می کنند و به اصلاح گری نمی پردازند. (۱۵۲)

کسانی که در زمین فساد میکنند و در صلاح نمی‌کوشند، و به اصلاح و بازسازی روی نمی‌آورند.

امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند که وصف آنها در قرآن آمده است:

«وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةٌ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ﴿48﴾» (و در آن شهر نه دسته (و گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می‌کردند و اهل اصلاح نبودند.) (تفسیر طبری ۶۳/۱۹).

و نباید فراموش کرد فهم (آیات 150 و 151 شعرا) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾ وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾» می‌رساند که: لازمه‌ی تقوا، پیروی از انبیا و دوری از اطاعت مسرفان می‌باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

قوم صالح گفتند: جز این نیست که تو از جمله جادو شده‌گانی. (۱۵۳) قوم ثمود به جای ایمان آوردن به صالح علیه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌ای و عقلت از بین رفته است، همانا تو از سحر شدگانی. مفسران گفته‌اند: «مسحر» مبالغه‌ی مسحور است.

یعنی: تو از جمله آنانی هستی که جادو شده‌ای، تو به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند.

به قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی. (تفسیر انوار القرآن) در طول تاریخ اگر ملاحظه شود: به انبیاء دو تهمت همیشگی زده شده: سحر کننده، «ساجر» و سحر شده.

«الْمُسَحَّرِينَ» بدتر از عصیان، توجیه کردن آن است. در برابر فرمان «أَطِيعُونَ» عصیان خود را توجیه کرده و می‌گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پیروی نیستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. (۱۵۴) ای صالح! جز توبشری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌ای از آسمان نیستی که بر ما امتیازی داشته باشی پس چگونه گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی؟ «فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» از این روی ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلی آشکار و برهانی تابان بیاور که صدق و راستگویی‌ات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را برای ما ثابت کند.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماس است. (۱۵۵)

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن و محسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز و خارق العادگی معجزه را درک کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد)

مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگی معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروی چشم آنها طفل بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن.

صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زایید. در این وخت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر. (به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید. ۴۷۷/۳)

«لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ»: برای آن سهمیه آب در روزی معین و برای شما نوبتی دیگر از آب در روز معین دیگری است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب می نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره میبرید. در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا میگیرد. قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می نوشید و آنها در روزی آب می نوشیدند که شتر نمی نوشید.

وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿١٥٦﴾

و هرگز سوء قصدی بر ناقه مکنید که به عذاب روزی بزرگ و سخت گرفتار خواهید شد. (۱۵۶)

«يَوْمٍ عَظِيْمٍ»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدر رخ میدهد. نسبت دادن عظیم به روز، به جای نسبت آن به عذاب برای مبالغه است. چراکه عظمت روز، به علت عظمت بلا و مصیبت وارده است. (تفسیر نور).

«وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید. «فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيْمٍ»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابی که از منتهای سختی غیر قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت. توجه باید نمود که: توهین به مقدسات الهی به حدی مهم است که گروهی به خاطر کشتن يك حيوان، نابود می شوند.

ابن کثیر گفته است: صالح علیه السلام آنها را برحذر داشت که در صورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهی قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت ها در بین آنان ماند، به آبخور می آمد و برگ درختان و گیاه را می خورد و آنها از شیرش استفاده میکردند و کفاف مصرف خود را از آن می دوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند. (مختصر ابن کثیر ۶۵۶/۲).

فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوْا نَادِمِيْنَ ﴿١٥٧﴾

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند. (۱۵۷)

«فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوْا نَادِمِيْنَ»: نگون بخت و هرزه‌ای از میان شان برخاست و ماده شتر با تیر حمله نمود و آن را کشتند. تیره بخت‌ترین آنها، «قدار بن سالف» با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشیمان شدند. همدارهای انبیا را باید جدی بگیریم. زیرا پشیمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هیچ سودی بیار نیآورد. در ضمن باید گفت که: هر ندامت و توبه‌ای مقبول نیست. (مطمین باشید که توبه و ندامت هنگام دیدن عذاب کارساز هم نمیباشد).

در تاریخ دیده میشود که: انسان طاعی، حتی به حیوان بی‌آزار شیرده هم رحم نمی‌کند. امام فخر رازی گفته است: آنان بدان سبب از عمل خود پشیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسیر رازی ۶۰/۲۴).

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت. البته در این نشانه است، ولی [قوم صالح] بیشترشان ایمان آرنده نبودند. (۱۵۸)

هم الطاف او نشانه‌های عبرت هستند و هم قهر و عذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاکشان ساخت. همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند عذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شکافت و زمین زیر پایشان به شدت به لرزه افتاد، و سنگ از آسمان بر آنان فرو ریخت و تا آخرین نفر جان دادند. (تفسیر صفوات التفسیر شیخ علی صابونی).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر خویش مینویسد که: شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبي بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) با تأسف باید گفت که هستند انسانهایی که با دیدن بزرگترین نشانه‌های الهی، در برابر حقّ باز هم عناد و لجابت می ورزند و ایمان نمی آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۵۹)
خواننده محترم!

اینک در آیات (160 الي 175) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

قوم لوط نیز پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۶۰)
قوم «لوط» پیامبر خود، لوط علیه السلام را نیز تکذیب کردند. و به دعوتش کفر ورزیدند. در طول تاریخ بشری دیده می شود که انبیاء علیه السلام توسط انسانهای لجوج مورد تکذیب قرار گرفته اند، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: تکذیب يك پیامبر بمثابة تکذیب همه‌ی پیامبران می باشد. زیرا انبیاء دارای اهداف و برنامه های واحدی می باشند. خوانندگان گرامی!

حضرت لوط علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام همزمان بودند، ولی در این سوره فاصله‌ی ذکره قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام در حدود یکصد آیات است و این، به خاطر آن است که در نقل های قرآن عبرت ها مهم است، نه تنظیم و سیر تاریخی.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾

هنگامی که برادر شان لوط به آنان گفت: آیا [از سر انجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی ترسید؟ (۱۶۱)

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه که برادر نسبتی شان لوط علیه السلام به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی ترسید که غیر او را می پرستید؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۶۲)
 مرا الله متعال به سوي شما فرستاده است و من بر برداشت و تبلیغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چیزی می افزایم، نه از آن چیزی می کاهم و نه هم چیزی از آن را پنهان می دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۶۳)
 باید گفت که تقوا، بستر و زمینه‌ی حق پذیری و اطاعت از انبیا است. و دینداری، بدون اطاعت از رهبری الهی کامل نمی شود.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۴)

سخنان رهبران در بین مردم اثر به سزای بجای می گذارد، که رهبران چشم طمع و امید به مال مردم نه دوخته باشند، و کسی می تواند از مردم بی نیاز باشد که توکلش را بر الله متعال زیاد سازد.

لوط علیه السلام خطاب به قوم خویش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتی می طلبم و نه بر تبلیغ رسالت از شما امیدوار جزایی هستم؛ زیرا جزا و پاداشم بر عهده خداوند متعال است، و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست اوست.

این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط علیه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط علیه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکی بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می روید. (این زشت و ننگین نیست؟). (۱۶۵)

همجنس‌گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس‌گرا مروج نمی باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج در هر گروه و زمان را شناخت و در بازداشتن مردم از آن اصرار و مبارزه نمود.

مفسر تفسیر صفة النفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:
 آغاز آیه مبارکه با استفهام انکاری شروع شده و این برای سرزنش و توبیخ آمده است. یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می کنید و در بین خلق خدا تنها با مردها درمی آمیزید؟
 یعنی اینکه: آیا شما از میان مردم با مردها مرتکب فحشا می شوید و لذا با فطرت و عقل و نقل، مخالفت می ورزید؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

و همسرانی که پروردگارتان برای شما آفریده است، می گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (۱۶۶)

یعنی ازدواج با زنان را که الله تعالی آنان را برای بهره‌گیری حلال، آفرینش نسلی پاکیزه و کسب آرامش خلق کرده است فرو می گذارید؟

واقعاً ترك کردن همسر و نادیده گرفتن نیازهای او ممنوع و اصلاً عمل غیر انسانی است. بنابر همین منطق است که ادیان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغیب می کنند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» الله متعال برای اشباع غرائز بشر، مسیر فطری و طبیعی قرار داده است.

«که همانا در فهم جمله «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» آیه مبارکه بیان گردید. باید گفت که: ازدواج، جلوه‌ای از ربوبیت الهی و به نفع انسان است.

در آیه مبارکه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفی داشته است، طوریکه میفرماید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» بلکه شما قومی هستید که درگناه و فساد از حد گذشته اید و در نافرمانی حق تعالی از حد گذشته و حلال را به سوی حرام ترک کرده اید. یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می کنید. بناءً مستوجب قهر الله تعالی شده اید. مجاهد گفته است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان رو آورده اید. (زاد المسیر ۱۴۰/۶)

قوم لوط را از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی رو آورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغ تر است. گو این که میگوید: شما از حد انسانیت گذشته اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نر متنفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی را مرتکب می شوید که حیوان از آن امتناع می ورزد. خوانندگان گرامی!

در این آیات متبرکه، قوم لوط به عنوان قوم تجاوزگر به معرفی گرفته شده؛ طوریکه خواندیم: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (بلکه شما مردم تجاوز کارید) همچنان در آیات دیگر، تعبیرات دیگری نیز در باره‌ی این قوم به کار گرفته شده است، بطور مثال در (آیه: 81 / سوره اعراف) درباره آنها آمده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می روید، بلکه شما قومی اسراف کارید.) واقعاً کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسرفون» ارضای شهوت از غیر راه طبیعی، اسراف است.

همچنان در (آیه 74 / سوره انبیاء) آمده است: «وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ» (و به لوط، حکمت و دانش عطا کردیم و او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می دادند رهانیدیم، برآستی آنان مردمی بد و منحرف بودند).

و در (آیه 55 / سوره نمل) آمده است: «أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (آیا شما با بودن زنان، برای غریزه‌ی شهوت به سراغ مردان می روید؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پیشه اید).

قَالُوا لَنْ لَمْ نَشْتَهُ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (۱۶۷)

قوم در جواب گفتند: ای لوط، اگر از این پس دست از این نهی و منع برداری از شهر رانده خواهی شد. (۱۶۷).

باید گفت که: برای از بین بردن منکر، تکرار نهی از منکر و استقامت لازم است. و در ضمن در نهی از منکر، خود را باید برای تهدیدهای دیگران آماده ساخت.

در آیه مبارکه با وضاحت در یافتیم که: قوم دعوت لوط علیه السلام را رد نموده و گفتند: ای لوط! اگر از هشدار و اعتراض سرزنش و عیب جویی و تقبیح علیه ما در عمل لواط با

مردان دست بر نداری، به زودی تو را از دیار خویش طرد نموده و از میان خود تبعید تان خواهیم نمود.

قوم لوط را به تبعید از سرزمین خویش تهدید نمودند و گفتند: تو را از بین خود بیرون می‌کنیم، همانطور که این عمل را با اشخاص قبل از تو انجام دادیم.

قَالَ إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

[لوط] گفت: بی تردید من از دشمنان (این) کارتان هستم. (۱۶۸)
ولی لوط علیه السلام در جواب قوم میفرماید: عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر عمل زشتی را که انجام می‌دهید، از آن سخت نفرت و بغض دارم، و از این عمل سخت متنفر و منزجر و از جمله دشمنان این عمل شما هستم.

کلمه‌ی «قالین» در آیه مبارکه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شدیدی است که از عمق جان بیرون می‌آید. باید گفت: انبیاء، علیه السلام از تهدیدها حراسی نداشتن و از آن نمی‌ترسیدند و همیشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط علیه السلام در برابر تهدید اخراج و تبعید، که جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن کار شما هستم. دیده می‌شود که مخالفت با کار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف کار.

رَبِّ نَجْنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

پروردگارا! مرا و خانواده ام را [از آثار، و زر و وبال] آنچه انجام می‌دهند، نجات بده. (۱۶۹)

«أَهْلِي»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پیروان است.

«مِمَّا يَعْمَلُونَ»: از آنچه که انجام می‌دهند.

بعد از اینکه لوط علیه السلام قوم خویش را بر اصرار ورزیدن عمل شان یافت و دید که از این عمل قبیح دست بردار نیستند، دست به دعا برده و گفت: «پروردگارا! مرا و خانواده ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» دیده می‌شود که: محیط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمل نیست؛ اگر از اصلاح محیط مایوس شدید، کوشش بعمل آرید حداقل خود را از آنجا نجات دهید.

تنفّر از کار بد، هم باید هم زبانی باشد و هم باید عملی باشد. در ضمن فکر رهایی و نجات از لانه فساد صرف در حد نکرانی باقی نماند، بلکه باید به فکر رهایی و نجات از مرکز فساد نه تنها برای خود باشد باید در فکر رهایی خانواده و یاران خود هم باید باشد.

فَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

پس ما او و خانواده اش همگی را نجات دادیم. (۱۷۰)
بدین ترتیب پروردگار با عظمت لوط علیه السلام و آن‌ده از کسانی که به وی ایمان آورده و از وی پیروی نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾

به جز پیرزنی که در جمله باقی ماندگان (در عذاب) بود. (۱۷۱)
او و تمام افراد خانواده اش را عموماً نجات دادیم، جز زنی که جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

ابن کثیر میفرماید: منظور از پیرزن، زن لوط علیه السلام بود. واقعاً او پیر زنی بدی بود، وقتی الله به او فرمان داد که شبانه با خانواده‌اش، جز زنش برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد. (ابن کثیر ۶۵۷/۲).

دیده میشود که در ادیان آسمانی، همه‌ی قوانین و ارزش‌ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پیامبر نیز اگر منحرف شد، هلاک می‌شود، زیرا ملاک و میزان، کفر و ایمان است نه رابطه‌ها و نسبت‌ها.

کیفر گناه برای همه یکسان است، زن لوط در میان نابودشدگان است و امتیاز بخصوصی ندارد. الله متعال به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سویی‌شان ننگرند پس هیچکس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧٢﴾

باز دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

«الْأَخْرِينَ»: دیگران. مراد ساکنان شهر است که لوط و مؤمنان از میانشان گریخته و به بیرون شهر رفته بودند.

پروردگار با عظمت سایر افراد از قوم لوط علیه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمین و سنگباران کردن از آسمان به شدیدترین و سخت‌ترین وجه نابود ساخت. دیده شده است: هر زمانیکه جوامع از افراد صالح خالی شود، زمین‌هی قهر الهی هم فراهم می‌شود.

دیده می‌شود سزای آن‌ده از کسانی‌که مسیر ازدواج را به لواط کشانید، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهایت نابودشان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٣﴾

و بارانی از سنگ گل بر سر آنان بارانیدیم؛ پس بد بود باران بیم داده شدگان. (۱۷۳) طبیعت، در اختیار قدرت الهی قرار دارد. همان قدرتی که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند، می‌تواند سنگ هم نازل کند.

«فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» واقعاً بارانی بس زشت بود! باران نازل شده بر قومی که پیامبرشان آنان را برحذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. دیده می‌شود که الله متعال قبل از عذاب، هشدار می‌دهد و اتمام حجت به عمل می‌آورد. (خداوند قبل از عذاب، حجت را بر بندگان تمام می‌کند، منظور از اتمام حجت، پایان مرحله تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است. در قرآن کریم واژه‌هایی مانند: «بینه»، «بلاغ مبین»، «قرآن مبین»، «حجة»، «سلطان مبین»، «تبین»، «مبصرة»، «نذیر مبین»، «فصلنا»، «حقت»، «صرفنا» به نحوی بیانگر اتمام حجت هستند.)

سزای کسانی‌که مسیر ازدواج را به لواط میکشانند، آن است که باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.

مفسران می‌نویسند که: بر این قوم چنان سنگ‌هایی از آسمان نازل شد که: در بسیاری و پیاپی آمدنش مانند باران بود. وه! چه بد است بارانی که حامل عذاب و فرود آورنده ویرانی است بر سر قومی کفر ورز که یگانه قهار را نافرمانی کرده‌اند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد و قوم لوط بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۷۴)

بی‌گمان در این عذاب قوم لوط پندی برای آیندگان و عبرتی است برای همه کسانی که اخبار شان به آنان رسیده است. ولی بیشتر کسانی که این داستان به آنان رسیده است نه تصدیق کننده‌اند و نه راه یافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۷۵)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (176 الی 191) داستان شعیب علیه السلام و قومش به بحث گرفته میشود:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

اصحاب ایکه (یعنی امت شعیب علیه السلام) هم پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۷۶)
امام طبری در مورد «ایکه» میفرماید که: «ایکه» درختان به هم چسبیده را میگویند. و یاران «ایکه» عبارت بودند از مردم مدین. (تفسیر طبری ۶۵/۱۹).
نام «اصحاب ایکه» بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است، که عبارت از همان اصحاب مدین میباشند. ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که «اصحاب ایکه» عبارت از قومی بود که در منطقه‌ای نزدیک مدین زندگی میکردند و هر دو قوم، مخاطب حضرت شعیب علیه السلام بوده‌اند.

ابن عباس (رض) در مورد یاران «ایکه» میفرماید که: «آنان در بیشه زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». یک تعداد علما میفرماید: «ایکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

داستان «اصحاب ایکه» هفتمین داستان پیامبری است که در این سوره بیان مییابد و چه زیبا که در هفت داستان جمله: «قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعیب علیه السلام کلمه «أَخُوهُمْ»، بکار نه رفته است.

مفسران می‌نویسند که شاید دلیلش این باشد که شعیب علیه السلام با مردم «اصحاب ایکه» بیگانه بود.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه آمده است که: مردم مدین هم پیامبرخویش حضرت شعیب را تکذیب کردند و دعوتش را رد و نه پذیرفتند.

سلسله نسب حضرت شعیب علیه السلام:

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید.

در قرآن عظیم الشان ده بار ذکری از حضرت شعیب علیه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره های مختلفی از جمله در سوره های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) خداوند متعال حضرت شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. همین مردم مدین اند که به «اصحاب ایکه» شهرت داشتند.

ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب ایکه» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند، که خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدین شعیب علیه السلام را به سوی آنها

فرستاد آن‌ها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» گرفتار کرد.

اما قول صحیح همین است که؛ اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیكة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء میفرماید آن‌ها در پیمان‌ها و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأیكة» می‌نامند چون «ایکه» یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آن‌ها دارای باغ‌ها و بستان‌های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیكة» نامیده میشوند. (تفصیل در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف شیخ علی صابونی).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۷۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾

من برای شما رسولی بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۷۸)
مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: خداوند متعال مرا با پیام توحید به سوی شما فرستاده است، بناءً من امانتدار این پیام هستم و آن را همانگونه که شنیده‌ام ابلاغ نموده و همانسان که دستور یافته‌ام، به انجامش میرسانم؛ نه بر آن می‌افزایم و نه از آن میکاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٧٩﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۷۹)
از الله تعالی به ترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوت پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾

(شعیب علیه السلام گفت:) حق پیمان‌ها را اداء کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفکنید. (۱۸۱)

ای قوم! وقتی با مردم در معامله داد و ستد می‌باشید، در پیمان‌ها و وزن حقوق مردم را ادا نمائید «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ» در پیمان‌ها و میزان، حقوق مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم‌فروشان نباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

و [متاع و کالا را] با ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)
یعنی زمانیکه با مردم در حال معامله داد و ستد هستید با وزن عادلانه بسنجید و از حقوق آنان در ترازو و وزن نگاهید یعنی با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید.

دعوت شعیب علیه السلام از قومش:

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند،

دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم میفروختند و کالای آنها به قیمت ناچیز از آنان می گرفتند و فساد در روی زمین براه می انداختند.

خداوند متعال حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آن ها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می بردند. سر راه مردم را می گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت تهدید می کردند. چنانکه قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَلَا تَقْعُدُوا بَکْلَ صِرَاطِ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ» وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا [الأعراف: 86]. (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید).

و چون شعیب علیه السلام بر دعوت و موعظه ای آن ها اصرار می ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی فهمند و هدف وی را نمی دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست نکشد او را می کشند. «قَالُوا يَشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزِينَ» [هود: 91].

(گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم اگر قبیله ای اندک تو نبود ما تو را سنگباران می کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.) بعد او را به اخراج از قریه و شهر خویش تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمایند. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مَلْتِنَا قَالَ أُولُو كُنَا كَرِهِينَ» [الأعراف: 88]. (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر اینکه به دین ما داخل شوی. شعیب گفت: آیا ما به دین شما در می آییم در حالیکه دوست نمی داریم و نمی پسندیم.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی).

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۱۸۳)

و از قیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید کم ندهید، و در زمین تباهاکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۱۸۳)

و حق مردم را در پیمانه، یا وزن، یا شمار، یا پول نقد و غیره حیف و میل نکنید و آنها را فریب ندهید و به هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید.

«وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرمانی والدین، بریدن پیوند رحم و دیگر گناهان در زمین فساد نیفزوزید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَبْلَةَ الْأُولِينَ» (۱۸۴)

از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بترسید. (۱۸۴)

کسی که انسان را آفرید، شایسته ی احترام است و باید از او بترسیم.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی از عذاب الله متعال بترسید که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجبلة» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پیشین است. (تفسیر طبری ۶۶/۱۹).

کلمه «جبل» به معنای امت و جماعت است، طوری که در (آیه 62/سوره یس) آمده است: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا» شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد. چون کلمه «جبل» به معنای کوه و «جبلی» به معنای فطری و دارای فطرت کوهی است، به اقوام و نسل هایی که قدیمی هستند یا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جبلی» گفته می شود. معادل پشتوی آن روهی است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ ﴿١٨٥﴾

قوم شعیب در جواب او گفتند: جز این نیست که تو از جادوشدگانی. (۱۸۵) «مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

قوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وی بستند و در جواب دعوت وی گفتند: یعنی تو زیاد جادو شده ای و عقلت را از دست داده ای. در نتیجه سخنانی نا استوار و بی ربط می گویی که از عقلانیت و رشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعای رسالتت از سوی الله متعال، دروغگو هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

و توجز بشری مانند ما نیستی، و بی تردید ما تو را از دروغگویان می پنداریم. (۱۸۶) قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشته ای از فرشتگان آسمان نمی باشی پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کسانی می پنداریم که بر الله متعال دروغ می بندند لذا الله تو را به رسالت به سوی ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایی را مطرح به پیش ما مطرح می کنی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

پس اگر راست می گویی پس قطعه ای از آسمان را بر ما فرو ریز. (۱۸۷) در طول تاریخ دیده میشود که طرحها و تقاضاهای سنگدلان همیشه خشن میباشد. همچنان از روایات قرآنی بر می آید که در برخی از موارد با مقاومت رهبران حق، مخالفان از شعارهای تند و تیز خود عقب نشینی هم نموده اند. بطور مثال قوم شعیب اول او را سحر شده و دروغگو مسمی نمودند، و بعد از آن گفتند: اگر از جمله راستگویانی. «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ» بعد جمله گفتارشان به «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»، تبدیل می شود. یعنی ای شعیب! «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در ادعای رسالت خویش از جانب پروردگار راست گویی میباشی پس قطعه از آسمان را بر ما بیفکن. این بیانگر مبالغه در تکذیب است. و این سخن را از روی دشمنی، سر عناد و استبعاد گفتند. کسف: پاره هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است.

امام رازی میفرماید: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق آن را آنان بعید می دانستند و گمان می بردند اگر صورت نپذیرد، دروغش آشکار می گردد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۴)

در این موقع حضرت شعیب در جواب آنان چنین گفت:

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

[شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام می دهید، دانایتر است. (۱۸۸) «رَبِّي أَعْلَمُ...»: این سخن بر نهایت تفویض و توکل شعیب، و غایت تهدید ایشان دلالت دارد.

شعیب علیه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالم‌تر است. و کفر و تکذیب‌تان را می‌داند. اگر مستحق چنان سزای باشید، حتماً شما را به آن مجازات می‌کند،

همچنان او میداند که چه وقت عذاب را بر شما نازل کند. و اگر مستحق سزای دیگر باشید حکم و مشیت با اوست. و من بیش از پیام‌رسانی برای پیامش نیستم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٨٩﴾

پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزی سخت و بزرگ بود. (۱۸۹)

در این هیچ جایی شک نیست که الله متعال، انبیاء را حمایت و مخالفان شان را نابود می‌کند. قوم شعیب علیه السلام را تکذیب کردند. دیده شد که همین قوم با عذاب هولناک آن روز یعنی روز «الظُّلَّة»: (سایه) گرفتار شدند.

واقعه «عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ» عبارت از ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت.

مفسران در مورد توضیح این حادثه عبرت‌انگیزی نویسند: الله متعال گرمی سختی را بر آنان نازل کرد که نفس شان گرفته می‌شود. لذا از خانه‌های خویش برآمدند و به صحرا و بیابان دویدند. در این وقت الله متعال بر سر آنان ابرسایه را قرار داد و آنها را از آفتاب مصون داشتند. دیدند هوای خنکی است از سایرین هم دعوت بعمل آوردند، تا همه‌ی آنان در زیر این سایه جمع شدند.

در همین اثنا است که الله متعال آتشی را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین ترتیب «اصحاب الأیكة» بزرگترین و سخت‌ترین عذاب را چشیدند. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).

هلاکت قوم مدین:

قبل از همه باید گفت که: داستان به هلاکت رسیدن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره مختلفی از قرآن عظیم الشان هر یک (سوره‌های اعراف، هود والشعرا) به تعبیر مختلف که مناسب باسباق هر سوره است، بیان گردیده است.

همان طوریکه در فوق بیان داشتیم: قوم شعیب از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بیارند اگر در دعوتش صادق است، که در نتیجه عذاب روز ابری (الظُّلَّة) بر آنها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روز گرمی شدیدی را بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. (تفصیل را میتوان در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته: شیخ علی صابونی) مطالعه فرماید.

همچنان ابن عباس (رض) در روایتی میفرماید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن هایشان را پخته و بریان کرد، خانه هایشان داغ شد و آب هایشان در چاه‌ها و چشمه سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالیکه باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع نوب‌کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و گرد‌های سوزان را نیز از

زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهای شان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن دویدند، تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین ترتیب، الله متعال شعیب‌علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

بی‌تردید در این سرگذشت، عبرتی بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعیب بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۹۰)

هدف قرآن عظیم الشان از نقل حوادث تاریخی، برای عبرت آموزی است، نه داستان سرایی. واقعیت امر اینست که: در عذابی که بر قوم شعیب فرود آمد برای اهل بصیرت پند و عبرتی است، ولی بیشتر کسانی که این واقعه را شنیدند نه ایمان آور بودند و نه باور دارنده.

حضرت شعیب علیه السلام و تهدید رجم:

در (آیه: 91 / سوره هود) آمده است: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾ (کفار) گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از سخنان تو را درک نمی‌کنیم و ما تو را در میان خود شخص ضعیفی می‌بینیم و اگر بستگان تو نبودند، هر آینه تو را سنگسار می‌کردیم و تو بر ما (هیچ) برتری، قدرت و عزتی نداری. در طول تاریخ دیده شده که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها، توهین‌ها و تکالیف و مشقت‌های را متحمل شده‌اند. که از جمله حضرت شعیب علیه السلام است. دیده میشود که مخالفان انبیاء، که دلیل و منطق واضح ندارند. منطق همیشگی آنان توهین، شکنجه و کشتار است. و همانا که می‌گفتند:

«لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۹۱) در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلدادی و تسلی داده می‌فرماید: همان الله متعال که: شعیب علیه السلام را حمایت و مخالفان او را هلاک کرد، پروردگار تو نیز هست. «إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (بیان تاریخ امثال حضرت شعیب، هم مایه دلداری و تسلی پیامبر است و هم تهدیدی برای کفار و دشمنان).

و درحقیقت پروردگار مالک، توانگر و نیرومند تو همان ذاتی است که در انتقام از دشمنان و شدت گرفتار ساختن ستیزه جویانش، غالب و شکست ناپذیر است. درحالی‌که به مطیعانش مهرورز و به تقرب جویان کویش صاحب لطف می‌باشد. خوانندگان گرامی!

باید متذکر شد که داستان‌های پند آموز و ارزنده‌ی تعدادی از پیامبران - سلام الله علیهم - به منظور دلداری خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم، پایان یافت.

اینکه در آیات متبرکه (192 الی 212) مبحثی در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح محمد صلی الله علیه وسلم که بر رسالتش دلالت میکند و موضع‌گیری مشرکان در برابر آن به

بحث گرفته میشود و بدین ترتیب پایان سوره با سرآغاز آن مرتبط میگردد. طوری که در آیات (5 و 6) همین سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾

و بی تردید این (قرآن)، از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. (۱۹۲) و به راستی که قرآن عظیم - این کتابی که حق تعالی آن را بر نبی کریم خود نازل کرده - وحی است که پروردگار رحمان و رحیم - آفریدگار هستی و ایجادگر آسمان ها و زمین، بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾

(جبرئیل) روح الامین (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانیده. (۱۹۳) روح القدس - جبرئیل امین - قرآن عظیم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحی فرود آورده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسانده است. «الرُّوحُ الْأَمِينُ»: لقب جبرئیل علیه السلام است.

روح الامین به اتفاق همه ای علماء جبرئیل علیه السلام است چنانکه در سوره بقره آمده است: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» [البقرة: 97]. «تا از هشدار دهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انداز کنی.

قرآن کتاب رحمت و معجزه آسا است:

- سرچشمه‌ی آن، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.
- واسطه‌ی آن، «الرُّوحُ الْأَمِينُ» است. جبرئیل علیه السلام است.
- ظرف آن، قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم «قَلْبِكَ» است.
- هدف آن، بیداری مردم «الْمُنذِرِينَ» است.
- زبان آن، فصیح و بلیغ «عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است.
- بشارت آن، در کتاب های پیشینیان، «رُؤْيُ الْأَوَّلِينَ» است.

عَلَى قَلْبِكَ لِيَتَّكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشی. (۱۹۴) جبرئیل قرآن عظیم الشأن را بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده تا آن را حفظ کرده و به وسیله‌ی آیاتش تکذیب کنندگان را بر حذر بدارید. طوری که آن حضرت نیز آن را حفظ نموده، فهمیده، به محکمی و استواری دریافته و به امت رسانده است تا به وسیله آن از عذاب الهی هشدار داده و انس و جن را بدان بیم داده باشد.

لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾

(آن قرآن) به زبان عربی واضح و روشن. (۱۹۵)

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است. الله متعال قرآن عظیم الشأن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین ترتیب است که حق تعالی حجت شان را قطع و معذرت شان را دفع کرد.

جبرئیل علیه السلام قرآن را به زبان عربی فصیح و روشن و صحیح که الفاظی زیبا، معانی رسا، واضح و کلماتی نورانی و روشن‌گر دارد به پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است.

طوری که ابن کثیر میفرماید: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است. تاروشن و معلوم باشد و هر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعا دلیل باشد. (مختصر ابن کثیر ۶۵۹/۲).

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾

و بی تردید [خبر] این [قرآن] در کتاب های پیشینیان مسطور است. (۱۹۶) «زُبُرٍ»: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران/ 148) و بی گمان که ذکر و وصف این قرآن عظیم در کتاب پیامبران پیشین علیهم السلام آمده است. یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩٧﴾

آیا این خود نشانه و برهان روشنی (بر کافران) نیست که علماء بنی اسرائیل (از کتب انبیاء سلف) بر این قرآن آگاهند؟ (۱۹۷)

علمای بنی اسرائیل از حَقَانِیَّتِ قرآن آگاه بودند. در این آیه مبارکه میفرماید: آیا این امر برای شان برهان روشن و حجتی قاطع نیست که علمای یهود از راستی و ثبوت قرآن آگاهی و بدان عمل دارند یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می دانند و گواهی می دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان. یقیناً همین برهان بر اینکه قرآن حقی از جانب الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای از نزد وی می باشد، کافی و بسنده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم غیر عرب ها نازل کرده بودیم. (۱۹۸) اگر الله متعال قرآن را بر این وصف و کیفیت بر شخصی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می کرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾

و او آن را بر عرب ها می خواند، باز هم به آن ایمان نمی آوردند!! (۱۹۹) «مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»: مراد این است که قرآن چه رسد به این که توسط پیغمبری از خودشان آمده است، اگر توسط شخصی غیر عرب هم به دستشان میرسید و اعجاز آن را بیش از پیش هم میدیدند و به فرض می دانستند که چنین کلامی ساخته چنین فردی نمی تواند باشد، باز هم ایمان نمی آوردند. و باز هم و حجتی دیگر را برای تکذیب آن جستجو می کردند. لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیابردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل مریضی است که در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی آوردند.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی زبان نازل میشد و به زبان می آمد و آن را بر آنان میخواند حتی در آن حالت از فرط لجبازی باز ایمان نمی آوردند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می ورزند. التسهیل ۹۰/۳).

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

این گونه [که آن را به زبان عربی روشن و گویا نازل کردیم] در دل های مجرمان در آوردیم [که آن را بفهمند و به آن ایمان آورند،] (۲۰۰)

در آیه مبارکه میخوانیم که الله متعال حتی با کفار اتمام حجت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینه‌ی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدینترتیب آن را در قلوب تبه‌کاران جا دادیم، آن را شنیدند و فهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «**الَا وَان فِي الْجَسَدِ مَضْغَةٌ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، إِلَّا وَهِيَ الْقَلْبُ**». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آنها به آن ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند. (۲۰۱)
«**الْعَذَابُ**»: مراد عقاب و عذابی است که از آن بیم داده شده‌اند.

همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل می‌گردید، عرب‌های مشرک مگه ایمان نمی‌آوردند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل و مطالب آن بر دل آنان وارد می‌شود، باز هم ایمان نمی‌آورند. یعنی آنان هرگز به قرآن ایمان نمی‌دارند تا عذاب پردردی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سر خود نبینند. مطمئن باشید کسانی که در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

پس عذاب به طور ناگهانی بر سر آنان می‌آید، در حالیکه بی‌خبرند. (۲۰۲)
به مهلت دادن الله متعال نباید مغرور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان می‌آید. و مطمئن هستیم که: روزی آمدنی است که وجدان‌های خفته حتماً بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود؟ (۲۰۳)
«**مُنْظَرُونَ**»: مهلت داده شدگان.

«**هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ**»: این جمله می‌تواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بی‌پاسخ آنان بشمار آید.
زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو می‌شوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت می‌گویند: آیا می‌شود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمئن هستیم که مهلت دادن هم سودی برای سیه دلان ندارد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟ (۲۰۴)

«**يَسْتَعْجِلُونَ**»: درخواست جلو انداختن دارند. درخواست می‌نمایند عذاب پیش از زمان خود فرا رسد. اشاره به این است که کافران بارها تمسخرکنان به پیغمبران می‌گفتند: هر

چه زودتر عذابی خدا را که ما را از آن می ترسانید به ما برسانید. (مراجعه شود به سوره‌های: اعراف آیات 70 و 77، سوره انفال آیه 32، سوره هود، آیه 32، سوره عنکبوت، آیه 29، سوره احقاف، آیه 22).

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾

مگر نمی دانی که اگر سال ها آنها را (مهلت دهیم و از نعمت ها) برخوردار سازیم. (٢٠٥)

شأن نزول آیات 205 – 207:

801- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روایت کرده است: گویی سرور کائنات متحیر به نظر میرسید. پرسیدند چرا متحیر هستی؟ فرمود: چرا متحیر نباشم؟ دیدم بعد از من دشمنم از امتم میشود. پس «ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿206﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنُونَ ﴿207﴾»، نازل گردید. و پیامبر خوشحال شد.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾

سپس آن عذابی که به آن تهدید می شدند، به سراغشان آید. (٢٠٦)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنُونَ ﴿٢٠٧﴾

آنچه از آن برخوردار می شدند به کارشان نمی آید [و عذاب را از آنان دفع نمی کند] (٢٠٧)

در چنین وضعیتی طول عمر سرزمین های آباد و عیش و عشرت و رفاه هیچ به درد شان نمی خورد در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می کند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در کوتاه مدت یا دراز مدت عذاب خواهد کرد؟

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

و [مردم] هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه بیم دهندگانی برای آنان بود. (٢٠٨) قهر الهی، بعد از اتمام حجت است. تنبیه باید بعد از تذکر باشد. الله متعال هر شخص و یا هر قومی گمراهی را زمانی به هلاکت می رساند، که از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پیامبران علیه السلام و فرود آوردن کتب، به سویی شان که آنانرا در صورت کفرورزی از عذابش هشدار دهد. وگرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شأن پروردگار با عظمت اصلاً نیست.

طوری که قرآن عظیم الشأن بار ها، این حقیقت را در آیات مختلفی با زیبایی خاصی بیان فرموده است. از جمله: (در آیه 118 / سوره نحل) میفرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» (ما به آنان ظلم نکردیم). و یا در (آیه 31 / سوره غافر) میفرماید: «مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا» (خداوند اراده‌ی ظلم نمی‌کند). و یا در (آیه 40 / سوره عنکبوت) میفرماید: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلَمَهُمْ» (شأن خداوند ظلم کردن نیست). و باز در (آیه 124 / سوره نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» و باز میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» کمترین ستمی و ظلمی به آنها نخواهد شد. (سوره مریم/آیه 60) و همچنان در (آیه 49/سوره نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ فِتْيَانًا» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما و کمتر از آن ظلم نمی‌کند). و یا هم در (آیه: 40 / سوره نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُ مِنْقَالٌ ذَرَّةً» (خداوند به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند).

ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾

برای اندرز دادن و اتمام حجت؛ و ما هرگز ستمکار نبوده ایم [که مردمی را بدون فرستادن پیامبر نابود کنیم]. (٢٠٩).

طوری که در آیه فوق الله متعال فرمود که: قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکر باشد. و در این آیه میفرماید: یعنی در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را از بین بردیم و به اصطلاح جای پای برای بهانه‌شان باقی نماند.

بعد از اینکه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلی الله علیه و سلم را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می‌پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین اِلقا شده است و فرمود:

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

و این قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (بلکه جبرئیل امین، نازل ساخته). (٢١٠) «وَمَا تَنْزَلَتْ...»: مشرکان ادعا داشتند و می‌گفتند: این قرآن را جنیان و شیاطین به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می‌دارد. باید گفت که: قرآن از استحکام و مقامی والا و از قداست و حفاظتی خاص برخوردار است، زیرا آورنده آن روح‌الامین است، و از هرگونه دستبرد محافظت است.

در آیه مبارکه با تمام قاطعیت به ردّ تهمت‌های مشرکین که تصور می‌کردند که: مشرکان القای آیات را کار شیاطین می‌پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است که: شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده‌اند، بلکه روح‌الامین آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نیست، و قدرت [وحي کردن چنین کتابی را] ندارند. (٢١١) وحي، از خباثت شیاطین دور است. قدرت جن و شیاطین محدود است. و آنان را نسزد و نمیتوانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ ﴿٢١٢﴾

بی تردید آنان از شنیدن [وحي الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند. (٢١٢) ورود بیگانگان به مراکز قدسی ممنوع است. زیرا از وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده‌اند. و به وسیله‌ی ملائک و شهاب‌های آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه می‌توانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: الله متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است:

اول، اینکه چنین کاری از آنان نمی‌خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد.

دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز هم نمی‌توانند؛ زیرا الله متعال حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد،

سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی‌رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ‌های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی‌یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ٦٦٠/٢).

خلاصه تفسیر آیات (208 الی 212):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلی- فطری گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند و دري دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتی از این فرمان بسیار روشن سرپیچی کنند، و دو گانه پرست و بیگانه دوست و گناه کار شد، از راه پیام آوران راستین خود، به آنان هشدار میدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت مجازات شان خواهد کرد، وای ظلمي است که خودشان بر خود روا داشته اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. (سوره اسراء آیه 5)، (سوره قصص آیه 59)

مشرکان، پیامبر را ساحر و کاهن می پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله ی شیاطین برای او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهای غیبی آگاه میکنند. خداوند در رد این سخن گزاف و یأوه گویی میفرماید: هرگز شیاطین شایسته ی آن نیستند و نمی توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحی الهی محروم و معزولند و این هم، به سه دلیل غیر ممکن است: (تفسیر ابن کثیر).

الف: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاری و گمراهی بندگان خدا نیست، حال آنکه آیات قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگونی بس بزرگی مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آیه 21) و متلاشی می شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها در گوشه ای قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگاهیان توانا و تیرهای کوبنده ی شهاب علیه آنها پر است. (سوره جن آیات متبرکه 8 و 9).

در این صورت شیاطین به هیچ وجه گوش فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است. (سوره حجر آیه 9).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (213 الی 220) پندهای ربانی توضیح مییابد.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾

پس با الله یکتا احدي را معبود مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهی شد. (۲۱۳)
«مَا تَنْزَلَتْ...» مشرکان میگفتند: جنیان و شیاطین قرآن را به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیله ی او دیگری را بر حذر میدارد و میگوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتکب گناه بشوی عذابت میدهم. (زاد المسیر ۱۴۷/۶)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

و خویشاوندان نزدیکت را (از عذاب) بترسان. (۲۱۴)

یکی از اصولی که در مکتب وحی، بطور واضح و آشکارا ملاحظه می شود اینست که: همه ی مردم در برابر قانون الله متعال یکسان و برابراند و نزدیکان پیامبر نیز مورد هشدار قرار میگیرند. در ضمن پیوند خویشاوندی سبب مسئولیت بیشتری میشود. طوری که امر شده است که: در تبلیغ و نهی از منکر، اول از خود باید آغاز کنید، ارشاد و تبلیغ باید با

صراحت باشد. روابط فامیلی نباید مانع نهی از منکر باشد. هشدار به نزدیکان، زمینه‌ی پذیرش حق را در دیگران تقویت می‌کند. (مردم همیشه می‌پرسند که آیا: این نصیحت‌ها را به اقارب خویش بعمل می‌آورید). و بعضی در بین اقارب از هم اولویت مطرح است. در بین بستگان به خاطر شناخت عمیق و اعتماد، زمینه‌ی پذیرش حق بیشتر است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر قوم و خویشان نزدیک و نزدیک‌تر را از عذاب الله متعال برحذر بدار و از نزدیک‌ترین‌ها آغاز کن؛ زیرا ایشان نسبت به دیگران به خیر خواهی و دلسوزی‌ات سزاوارتر اند. و اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می‌شوند. در حدیث شریف آمده است: وقتی آیه‌ی «**وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای بنی عبد مناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم.»

ای عباس بن عبد المطلب! من چیزی را از شما دفع نمی‌کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می‌خواهی از من بپرس. من نمی‌توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم.» (اخراج از شیخان)
مفسران گفته‌اند: از این رو اول برحذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به کار می‌برد، پس وقتی که بر خویشان و خانواده اش سخت بگیرد، سخنش مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش. (۲۱۵)
«**إِخْفِضْ جَنَاحَكَ**»: بگستران بال خود را. مراد نرم‌خویی و فروتنی و مهربانی است (ملاحظه شود سوره: حجر / 88).

یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان بال عنایتت را بر ایشان فروگستر و به ایشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار محبت کن گرامی‌شان بدار با مهر و ملایمت به دست خواهی آورد. در صورت کل باید گفت: که ملاک برخوردها، ایمان و کفر است، نه فامیل بودن. (بستگان را انذار ده ولی نسبت به مؤمنین تواضع کن). تواضع، تنها با زبان نیست، بلکه فروتنی در عمل نیز لازم است.

شأن نزول آیه 215:

802- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: وقتی که خدا (این کلام آسمانی: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿214﴾**) «و خاندان خویشاوندت را هشدار ده» (شعراء: 214) را نازل گردانید. پیامبر از خانواده و قوم و خویش خود آغاز کرد. این کار بر دیگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آیه **«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿215﴾**» را نازل کرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾

پس اگر تو را نافرمانی کردند بگو: من از آنچه انجام می‌دهید، بیزارم؛ (۲۱۶)
«**عَصَوْكَ**»: از تو سرپیچی و سرکشی کردند و نافرمانی نمودند. مرجع ضمیر (و) خویشان نزدیک است. یا مرجع آن مؤمنین است که اگر در احکام و فروع اسلام از محمد (ص) (پیروی نکنند، از ایشان و معاصی ایشان بیزار می‌جوید. مصطفی خرمدل (تفسیر نور).

ابو حیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی برانذار مترتب است تقسیم بر آن دو براساس انذار مبتنی است. پس معنی آیه چنین می شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن. (البحر ۴۶/۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

و بر توانای شکست ناپذیر مهربان توکل کن. (217)
و در همه امور خویش به حق تعالی تکیه کن و کار خویش را همه به او بسپار؛ که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می کند. باید به کسی تکیه کنیم که قدرتمند و دوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمی سازد و بلند و پر فروغ شان می دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند. (۲۱۸)
«تَقُومُ»: بر می خیزی. هدف از آن قیام برای تهجد، یعنی نماز شب یا سایر نماز های دیگر است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی وقتی به نماز ایستاده می شوی تو را می بیند. و قابل یاد آوری است که انسان در حال نماز مورد توجه خاص پروردگار با عظمت قرار می گیرد.

وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

و (همچنین می بیند) حرکت (قیام و رکوع و نشست و برخاست) تو را در میان سجده کنندگان. (۲۱۹)
«تَقَلَّبَكَ»: انتقال از حالی به حالی. مراد اوضاع و احوال قیام و رکوع و سجده، و بالاخره حرکات و سکنات نمازگزار است. «السَّاجِدِينَ»: سجده برندگان.
مراد مؤمنانی است که به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)
و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نمازگزاران می بیند. (این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده ای نیز میگویند: مراد تقلب در اصلاّب پیامبران است.)
یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

یقیناً او شنوای داناست. (۲۲۰)

باید بر الله با عظمت خود همیشه توکل داشته باشیم زیرا بر علاوه بر داشتن عزت و رحمت، شنوا و آگاه است و حرکات و عبادت های ما را می بیند.

یقیناً خدای متعال سخنت را می شنود و از نهان تو با خبر است، هیچ امر پنهانی بر وی نهان نیست بناءً رازها نزد وی آشکار است.

امام نسفی میفرماید: «الله متعال دشواری های طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی کند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (221 الی 227) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.

هَلْ أَنْبَتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾

آیا شما را خبر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟ (۲۲۱)
ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی «فرود می آیند؟» بدین ترتیب گفته می شود: شیاطین قرآن را به محمد صلی الله علیه وسلم القاء می کنند.

تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾

بر هر دروغگویی گناهکار نازل می شوند. (۲۲۲)
«آفَاكٍ»: بسیار دروغگو. افک: ساخته و بر گرداندن چیزی از حقیقت خود.
«أَثِيمٍ»: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشابهه است یعنی همیشه گناهکار.
زیرا شیاطین: «بر هر دروغگویی گناهکاری فرود می آیند» مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القاء می کردند.
ابن کثیر در شأن نزول این آیات متبرکه می نویسد: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه آورده اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود بر یافته است، یا شیاطین آن را بر وی القاء کرده اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

گوش می دهند (به سخن فرشتگان) و بیشترشان دروغگو اند. (۲۲۳)
«يُلْقُونَ السَّمْعَ»: گوش فرا می دهند. شنیده های خود را به دیگران القاء می کنند و میرسانند.
«وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ»: بیشترشان دروغگویند. مراد این است که کاهنان و غیبگویان مطلقاً دروغ گویند، ولی سخنان دروغ خود را در لابلاي سخنان و واژه های صحیح پنهان و بیان می دارند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).
علامه و نشانه انسان گناهکار آنست که گوش های خود را در اختیار هر سخنی قرار می دهد: طوری که یاد آور شدیم خصوصیت شیطان همین است که بطور دزدانه به صحبت ها گوش فرا می دهد و همین که یک کلمه را از ملاً اعلی می شنوند همان یک کلمه را به کاهنان و فال بینان و عرفان که غالب شان کذاب اند خبر میرسانند. آنها هم بر آن یک کلمه صد دروغ افزوده و تحویل فریب خوردگان می دهند!
در حدیث آمده است: «آن کلمه ای حق که جن آن را می رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را در گوش دوستش میخواند، صد کلمه ای دروغ با آن مخلوط میگردد». (روایت از بخاری).
مفسرزمخشری در رابطه با معنی يُلْقُونَ السَّمْعَ گفته است: شیاطین قبل از این که به وسیله ی رجم و نفرین از دید نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می دادند و از بعضی از کلمات غیب اطلاع پیدا میکردند. سپس آن را به دوستان کاهن و مدعیان نبوت تلقین میکردند. و اکثر آنها در تلقین خود دروغگو بودند؛ زیرا چیزی را در گوش آنها می خواندند که نشنیده بودند. (تفسیر کشاف ۲/۲۶۹).

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه (رض) آمده است که فرمود: گروهی از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می دهد، خبر می دهند. رسول الله

صلي الله عليه وسلم فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جني آن را از ملا اعلي می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسي خویش می‌افکند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی میکنند! (٢٢٤)
مفسر تفسیر نور دکتور مصطفي خرمدل مینویسد: «الشُّعْرَاءُ...»: کافران میگفتند قرآن شعر است و محمد صلي الله عليه وسلم از جمله شاعران میباشد. خدا میفرماید اغلب شعراء سخنان شان مبتنی بر باطل و دروغ است و به دنبال خیال روان می‌گردند. ولي محمد از الله متعال سخنان خود را دریافت می‌دارد و کلامش احکام و حکمت و دستور زندگی است. مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علي صابوني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی و [پیامبر، شاعر و خیال پرداز نیست، چون] شاعران [خیال پرداز] را [که حقایق را هجو میکنند، و با مطالب بی اساس به واقعیات میتازند] گمراهان، پیروی می‌کنند.
«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» شعراء را اشخاص گمراه پیروی می‌کنند نه اهل خرد و بصیرت و هدایت. (صفوة التفاسیر: محمد علي صابوني).

شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق میشود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گوینده این کلام است. و چون شعر در اکثر توأم با خیال بافی است و تخیلاتی است که اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خیال بافی و شاعر را خیال باف گفته‌اند، اهل مکه که رسول الله صلي الله عليه وسلم را شاعر میگفتند، هدف شان همان خیالبا ف بود.

«الغَاوُونَ»: گمراهان انس و جن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

مفسر تفسیر المیسر دکتور عایض بن عبدالله القرني در تفسیر آیه مبارکه
«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» می‌نویسد: و شاعران نیز غالباً اشعار خود را بر بنیاد باطل و دروغ، مبالغه، کزافه و تخیلات دور از حقیقت و واقعیت تنظیم می‌کنند و هر گمراه کج روی از همانندان شان از ایشان پیروی می‌نماید.

در حدیث شریف به روایت ابو سعید (رض) آمده است که فرمود: در اثناپی که ما با رسول الله صلي الله عليه وسلم در وادي (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «جلوي این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». امام شافعی (رح) این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

شأن نزول آیات 224 – 226:

803- این جریر و ابن ابوحاتم از طریق عوفي از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم دو نفر یکی از انصار و دیگری از دسته مقابل یکدیگر را هجو می‌کردند و هرکدام از قوم خود پیروانی از احمق‌ها و گمراهان نیز داشتند. در این خصوص الله متعال «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الي ﴿226﴾ را نازل کرد.

804- این ابوحاتم از عکرمه به همین معنی روایت کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

آیا ندیدی که آنان در هر وادی حیران و سرگردانند؟ (٢٢٥)

«يَهِيمُونَ»: هيم و هيام آنست که انسان در اثر عشق بيخودانه راه برود، «هام يهيم»: خرج علی وجهه لا یدری این يتوجه» پس «يهيمون» یعنی بيخودانه راه می روند. و هر چیز به نظر آمد می گویند.

مفسر تفسیر صفة التفاسیر: محمد علي صابوني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می روند و به هر دری می زنند، از چیزی تمجید می کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این که شخص را تحقیر کرده اند، او را تمجید و تعظیم می کنند.

مفسر عبدالرؤف مخلص هروي در تفسیر انوار القرآن می نویسد: «آیا ندیده ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می روند و در هر شاخه و وادی از وادی های تهمت و گزافه سخن می گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را میدرنند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک مآبی هستند چنان که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب وزنا و لواط و مانند این از مفسد و ردایل را بسیار می شنویم در حالیکه محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلی الله علیه وسلم را شاعر می نامید؟

مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری می فرماید: این مثلی است که الله متعال در مورد طریق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار می دهند. (تفسیر طبری ۷۸/۱۹).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیت بیشتر پیرامون خیالات، توصیف زنان زیبا، معاشقه و افتخارات بیهوده یا بدگویی و تعرض به ناموس دیگران بوده این آیات نازل شده است. «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» تفاوت میان حکیم و شاعر آن است که حکیم ابتدا معانی را در نظر می گیرد و بعد الفاظ را به کار می برد، ولی شاعر ابتدا قالب و الفاظ را در نظر می گیرد، سپس معانی را بیان می کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نیست، مهم این است که چه اشخاصی و به چه هدفی جذب شوند. «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولی با شعر بی هدف مخالف است. «فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به يك وادی میکشاند. «فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ- فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ» خواه در زمینه ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی های خاصش نافذتر است.

آفت های شعر چند چیز است: پیروی ناهلان، «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»، بی هدفی «فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ» و بی عملی. «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» مفسر تفسیر في ظلال القرآن سید قطب می نویسد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ» مگر نمی بینی که آنان به هر راهی بی هدف پا می گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانه خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمی باشند؟) و این که ایشان چیزهائی میگویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمیکنند.

شعراء از مزاج و از خواست دل پیروی می‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و شیفتگان خواستهای دل از ایشان پیروی می‌نمایند، آن کسانی نه برنامه‌ای دارند و نه هدفی. شعراء به هر راهی از راه‌های احساس و تصوّر و گفتار پای می‌گذارند، برابر انفعالی که در لحظه‌ای از لحظات بر اثر فشار مؤثری از مؤثرها بر آنان چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند.

شعراء چیزهایی می‌گویند که خودشان بدانها عمل نمی‌کنند. زیرا آنان در جهانهای زندگی می‌کنند که آفریده و پرورده خیال بافی‌ها و احساس‌های خودشان است، و آن جهان‌ها را بر واقعیت زندگی ترجیح می‌دهند، واقعیتی که از آن خوششان نمی‌آید! بدین جهت چیزهای زیادی را می‌گویند و بدانها عمل نمی‌کنند، چون با آنها در آن جهانهای انگاره‌ای زیسته‌اند، و آن جهانها نه واقعیّتی و نه حقیقتی در دنیای دیدنی مردمان دارد! سرشت اسلام - اسلامی که برنامه کامل زندگی است و آماده اجراء در واقعیت حیات است، و حرکت سترگی در دلها و درونهای نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشکار و پیدا است - با سرشت شعراء بدان گونه که انسانها آن را شناخته‌اند، اغلب سر سازگاری ندارد. زیرا شاعر خوابهای شیرینی را در ذهن خود ترتیب میدهد و بدانها بسنده میکند. ولی اسلام می‌خواهد خوابهای شیرین را پیاده کند و تحقّق بخشد و در راه پیاده کردن و تحقّق بخشیدن آنها به کار و تلاش می‌ایستد، و احساسات و عواطف را جملگی تغییر می‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونه والا را تحقّق بخشند و پیاده کنند.

اسلام از مردمان می‌خواهد با حقائق واقعیت رویاروی شوند، و از آن حقائق نگریزند و به جهان خیالبافیهای سرگردان کننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعیت مورد پسند ایشان نبود و با مذاق ایشان نساخت، و با برنامه‌ای که اسلام آنانرا بدان و ادار میکند سر سازگاری نداشت، اسلام ایشان را به تغییر آن حقائق، و پیاده کردن برنامه‌ای تشویق و ترغیب می‌کند که می‌خواهد و اراده می‌نماید.

بدین خاطر دیگر اثری از خوابها و رویاهای شیرین خیال انگیزی نیست که بال و پر گیرند و نیروی انسانها را هرز می‌برند و هدر میدهند. چه اسلام نیروی انسانها را در راه پیاده کردن خوابها و رویاهای والا، برابر برنامه بزرگ و سترگی که دارد، به کار می‌گیرد. باوجود همه این چیزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمی‌رزد و سستی ندارد، همان گونه که از ظاهر واژه‌ها درک و فهم میشود. بلکه با برنامه‌ای می‌رزد و بر سستی ندارد که شعر و هنر بر آن بوده است و بر آن رفته است. یعنی برنامه هواها و انفعالهائی که هیچ گونه قانون و ضابطه‌ای برای خود ندارد، و برنامه خوابها و رویاهای خیال بافانه سرگردان کننده‌ای که صاحبان خود را از پیاده نمودن و تحقّق بخشیدن آنها باز می‌دارد. ولی زمانی که روح بر برنامه اسلامی مستقرّ شود، و با تأثیرها و انگیزه‌های اسلامی در قالب شعر و هنر پخته و رسیده شود، و در همان وقت برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن این احساسها و عاطفه‌های والا و گرانبها در دنیای واقعیت به کار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرینش جهانهای خیالی بسنده نکند و در آن نرزد، و به ترک واقعیت زندگی نگوید تا زندگی به صورت زشت و پلید و آلوده و عقب مانده خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردند...

زمانی که روح برنامه ثابتی داشته باشد و به سوی هدف اسلامی رهسپار شود... زمانی که روح به دنیا بنگرد و آن را از دیدگاه اسلام ببیند، و در پرتو اسلام به زندگی بنگرد، و

آنگاه از اینها به صورت شعر و هنر تعبیر کند... زمانی که روح این چنین باشد و بشود، اسلام شعر را دشمن نمی‌دارد، و با هنر نمی‌جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان که از ظاهر واژگان برمی‌آید. قرآن دلها و خردها را متوجه زیباییهای این جهان کرده است، و دلها و خردها را به پژوهش و نگرش زوایا و خفایای درون نفس بشری ترغیب و تشویق نموده است. هم این و هم آن، ماده شعر و خمیر مایه هنر است. در توفقهائی که هرگز شعر در شفافیت و توجه خود گذرش بدان زیباییها و بدان دلربائیها نیفتاده است و لحظه‌هائی در کنار آنها نیارمیده است.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند. (۲۲۶)

همچنان این گروه از شعرا کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند. از این روی به اعمالی خودستایند که عمل نکرده‌اند و به اوصافی فخر ورزند که در آنان وجود ندارد. آنان گزیدگان را به باد ناسزا گرفته و بدکاران را مدح و ثنا می‌خوانند. درحالی‌که رسول الله صلی الله علیه و سلم به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام میدهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابو حیان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می‌کنند. (البحر ۴۹/۷).

ابن عباس (رض) می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنان شان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین و چنان کردیم درحالی‌که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزش‌ها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و اینکه آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی‌های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند.» (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند و الله را بسیار یاد کرده‌اند و پس از آنکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند. و زود است که ظالمان بدانند که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند. (۲۲۷).

«انْتَصَرُوا»: کمک کردند و یاری دادند. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان و جواب به هجاء باطل کافران با هجاء حق است.

«مُنْقَلَبٍ»: مرجع، بازگشت (سوره کهف / 36) «يَنْقَلِبُونَ»: بر می‌گردند.

بازگشت میکنند (شعراء / 50).

پس خدای متعال استثناء آورده و می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص می‌باشند. «وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» و شعر آنان را

از یاد خدا باز نداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. «وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشرکین می پردازند. «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف و ترس آن شکافته می‌گردد. یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعراي دعوت و رسالت - از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حریم دین الله تعالی را استثنا می‌کند؛ همانان که سخن به حکمت گفته، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلت‌ها انگیخته، از رذیلت‌ها منع می‌کنند. طوریکه در روایت ابی بن کعب آمده است که: «ان من الشعر حکمة» یعنی بعضی از شعرها حکمت می‌باشند. (کما فی الفتح الباری).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطال فرموده است: شعری که در آن وحدانیت الله ذکر و الفت با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه‌های اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش‌های نیک و والا و معانی بلند و روح افزا فرا میخوانند، همانانند که خدا را بسیار یاد می‌کنند، کتابش را می‌خوانند و دانش سودمند می‌اندوزند. و کسانی که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بهتان و ناروا بر خویشان ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباری بر خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهاست زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌هاست بیرون ریخته‌اند شود و پرده‌ها نزد آن ذاتی که به راز سینه‌ها داناست کنار زده شود. پس از الله متعال می‌طلبیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عاقبت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا رب العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله می‌اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (با این ذوق خویش خود را و سائر مؤمنان را) یاری میدهند.

اینان در دائره آن وصف عام قرار نمی‌گیرند. همچون کسانی، ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان از عقیده لبریز و مالا مال شده است، و زندگانی‌شان بر برنامه اسلامی ثابت و استوار گردیده است. و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توان‌هایشان به خط سیر کارهای خوب و زیبا افتاده است و جهت پیدا کرده است، و به تصورها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامی که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاری داده‌اند و به مبارزه سراپا شوری پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حق را یاری دهند، حقی که بدان گردن نهاده‌اند.

از جمله این شعراء کسانی بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گپ و دار پیکار با شرک و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه -

رضي الله عنهم - که از شعراء انصار بودند. کسان دیگری هم بودند، مثل عبدالله پسر زبيري، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطلب که در زمان جاهليت خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هجو می‌کردند. ولي زماني که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونه زیبایی به راه بردند، و پیغمبر خدا را مدح کردند و از اسلام دفاع نمودند. در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسان فرمود: (اهجهم - أو قال هاجهم - وجبریل معک).

هجویشان کن- یا فرمود: به هجویشان جواب بده جبرئیل با تو است. عبدالرحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد: خداوند بزرگوار درباره شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكُنَّ مَا تَرْمُونَهُمْ بِهِ نَضْحَ النَّبْلِ**». مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد می‌کند. سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت او است، انکار و اژه‌هائی که با آنها مشرکان را هجو می‌کنید، تیرهائی است که به سوي دشمنان پرتاب می‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).

گونه هائی که شعر اسلامي و فنّ اسلامي در قالب آنها تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلي که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بینی اسلامي درباره زندگی در زاویه‌اي از زوایای آن باشد، تا شعر یا هنري باشد که اسلام آن را می‌پسندد.

لازم نیست که شعر یا هنر برای دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا برای دعوت مستقیم به اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثنای روزهای پیروزي و روزهای خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستای این موضوعات شعر یا هنر اسلامي شود. نگاهی به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتی که آمیزه احساس مسلمانان می‌گردد که این صحنه‌ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط می‌سازد، شعر اسلامي صرف می‌شود.

لحظه‌اي که دل پرتو انداز می‌شود و نور الهی بدان می‌تابد، و لحظه‌اي که دل با خدا ارتباط پیدا می‌کند، یا دل با این جهانی که یزدان آن را از نیستی به هستی آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس می‌گیرد، کافی است که شعر یا هنري را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائی شعر و هنر اسلامي از شعر و هنر غیر اسلامي این است که اسلام جهان بینی ویژه‌اي برای زندگی، و برای ارتباطها و پیوندهای زندگی دارد. هر شعر یا هنري که از این جهان بینی خیزد، شعر یا هنري است، که اسلام آن را می‌پسندد.

شان نزول آیه 227:

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌فرماید: چون آیه «**وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (224)**» [الشعراء: 224] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضي الله عنهما گریه‌کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: وقتی الله متعال این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت کردند: «**إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**» [الشعراء: 227] آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «**وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا**» [الشعراء:

[227]. «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» آنگاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثناء قرار گرفته‌اید. خوانندگان گرامی!

در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر قبیح مانند سخن زشت و قبیح».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حسان (رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سویی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

از عمر بن الشرید از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صد شعر از اشعار امیه بن ابی الصلت را که من می‌خواندم، گوش داد.

- امام طبری در خصوص کبار صحابه و تابعین فرموده است: که شعر می‌گفتند، و می‌شنیدند و به گوش دیگران می‌خواندند.

- امام بخاری فرموده است که: حضرت عایشه شعر می‌گفت.

- ابو یعلی از عبد الله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است. (فتح الباری)

- ابو عمر پسر عبدالبر - رحمه الله - می‌گوید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتی برخی شعر سروده و یا به آن مثال آورده و یا از آن گوش فراداده اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود، که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.

- پیامبر صلی الله علیه وسلم شعر حسان بن ثابت را می‌شنید و تحسین می‌کرد. امام شافعی (رح) در عصر عباسی، بسیاری پیامهای انقلابی و نکات بزرگی اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می‌رسانید. و پیروانش اشعار ایشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع آوری و تدوین کرده اند.

- در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشره مدینه منوره که در علم و فضل مشهور بودند به عبید الله بن عتبّه بن مسعود شاعری مشور و قادر الکلام بود، و اشعار قاضی زبیر بن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابو عمرو فرموده است: هیچ یکی از اهل علم و عقل نمی‌تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشنیده و پسند نکرده باشد.

در مجموع باید گفت آنچه از روایاتی که در آنها مذمت شعر و شاعری آمده است، این است آن قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکر الله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده از حضرت ابی هریره این روایت را نقل کرده

است: «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قِيحًا يَرِيهَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا». (متفق عليه مأخذ مشکوٰۃ ص ۴۰۹).

یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد. امام بخاری گفته است: معنی آن نزد من این است که شعر بر ذکر الله و علم و قرآن غالب آید. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست. هم چنین آن اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام و ناجایز اند، و این مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است. (تفسیر قرطبی)

حضرت عمر بن خطاب و الی خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبد العزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمرو بن ربیع و ابوالاحوص دستور داد، که عمرو بن ربیع توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد. (تفسیر قرطبی)

ابن ابی جمره فرموده است: که بسیار قیافه بازی و هر علم و فن که سبب اعراض و انحراف از یاد الله شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

بصورت کل باید گفت که: حکم شرعی در مورد شعر و شاعری همین است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ یا شرک یا لهو یا فساد و یا تشویق به شرارت باشد، ممنوع و ناجایز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خیر و حکمت های شرعی و یاری کردن حق و امثال آن باشد جایز است. خلاصه این که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسی برای زنان جایز است.

شعر و شاعر در قرآن کریم:

مبحث شعر و شاعری در قرآن عظیم الشان بصورت عموم در شش آیات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخی از این آیات که از زبان کفار نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه و سلم را متهم به شاعری نموده است. بطور مثال در (آیه 5 / سوره انبیاء) آمده است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» (کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست میگوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه ای بیاورد.

و یا اینکه در (آیه 36 / صافات) میفرماید: «وَيَقُولُونَ أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (36) «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (و می گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است).

و در آیه (30 سوره طور) میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» (30) (بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم).

و در دیگر به طور صریح، و صریحاً موضع قرآن را در باره شعر و شاعری بیان میدارد. در آیه 69 سوره نیس میفرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذْرٌ وَّ قُرْآنٌ مُبِينٌ» (69) (و ما به او (پیامبر) شعر نیاموختیم و سزاوار او نیز نیست، آن (چه به او آموختیم) جز مایه‌ی ذکر و قرآن روشن نیست).

و در آیه 70 سوره یس میفرماید: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (70)» (این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار الله در باره آنان محقق گردد).

در آیه فوق ابتداء، شاعر بودن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را و تهمت مشرکان را به آن حضرت که شاعر است مردود می داند، جهت اصلی این تهمت آن بود که جلوی جاذبه و نفوذ قرآن را بگیرند. در جمله ی بعدی میگوید: شعر شایسته آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست چرا؟ به خاطر این که خط «وحي» از خط «شعر» کاملاً جدا است. زیرا

اولاً: سرچشمه شعر به طور معمول تخیل و پندار است، در حالی که وحي از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیت ها می گردد
ثانیاً: شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد و قرآن کریم بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

ثالثاً: لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است در حالیکه در وحي جز صداقت چیزی نیست.

رابعاً: شعر مجموعه ای از شوق هایی است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما «وحي» مجموعه ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این در حظّ متفاوت است. از آیهی فوق، استفاده میشود که شعر و شاعری لایق شأن يك شخصیت والایی چون پیامبر اعظم محمد صلی الله علیه وسلم نیست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبحث شعر های مردود و شعر مقبول در آیات (از 224 الي 227 سوره شعراء) با زیبایی خاصی در فوق تذکر یافت.

در آیات متذکره، به خوبی اوصاف شعر و شاعر مقبول و شعر و شاعر غیر مقبول و مردود، به بیان گرفته شد. که در ذیل توجه شما را به نتیجه گیری آن جلب می دارم:

اوصاف شعرو شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بیشتر، طالب عیش و نوشند، و خود و شعرشان در صدد بیان زلف و خال یارهای مجازی میباشند (چنان که اشعار دوران جاهلیت از این مفاهیم زیاد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن ها پیروی میکنند.

ثانیاً: اشعار شان غرق پندارها و تشبیهات شاعرانهی خویش هستند، حتی هنگامی که قافیه ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان میشوند، بطور مثال اگر از کسی راضی باشند و یا از آن خوش شان بیاید آنان را به اوج آسمان ها می برند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحق قعر زمین باشند، و از کسی که دل خوش نداشته باشد، آنان برنجند به هجو او می پردازند خلاصه آن هایی که خود و شعرشان بی هدف، و خط فکری آن ها تحت تأثیر هیجان ها، و حبّ و بعض ها تغییر می پذیرند، و دگرگون میشوند.
ثالثاً: این که آن ها سخنانی که می گویند به آن عمل نمی کنند، حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می دارند، خود مرد عمل نیستند، اهل سخند، نه عمل.

اوصاف شعر و شاعران مقبول:

بصورت کل سه صفت را میتوان به اوصاف شعر و شاعران مقبول بیان داشت:
اول: شعر آن ها با هدف و خود آن ها دارای «ایمان صالح» می باشند.

دوم: شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند، و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می کنند».

سوم: آنانی که در برابر ستم‌ها بی‌خواسته، با شعر و ذوق شعری خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتیجه از دید قرآن کریم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، و گمراه تقسیم میشوند، اولی مقبول، و دومی مردود و مطرود میباشند. بصورت اشعار حکیمانه مورد تأیید است دین مقدس اسلام می باشد.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره الشعراء

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الشعراء	وجه تسمیه	
1		مفهوم کلی سوره شعراء	
2		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	
3		ارتباط و مناسبات سوره الشعراء با سوره قبلی	
4		محتوا و موضوعات	
5		معنی و مفهوم ایمان	
6		خصلت های سه گانه کفار	
7		استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است	
8		فلسفه داستان انبیاء در قرآن	
9		فواید داستان های قرآنی	
10		اشاره به وحدت ادیان	
11		بیان هدف از دعوت پیغمبران	
12		دیدگاه امت در قبال انبیای کرام	
13		ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان	
14		پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین	
15		بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده	
16		عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد	
17		علت تکرار داستان های قرآنی	
18		تقویت تقوا	
19		معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال	
20		برخورد چندگانه فرعون با موسی	
21		اقتراءات و نسبت های ناروا به پیامبران	

22	عمده ترین تهمت ها و افتراءات که با پیامبران می‌بستند عبارت بودند از:
23	اتهام نسبت سحر و جادو
24	اتهام مسحور شدن
25	اتهام نسبت کهنانت
26	اتهام شاعری و خیال پردازی
27	اتهام جنون و دیوانگی
28	فعالیت های حضرت موسی در مصر
29	یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است
30	سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم
31	مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم
32	دعوت ابراهیم از آزر

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.

- 7 - **تفسير تفسير القرآن الكريم - ابن كثير:**
تأليف عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (متوفى 774ق) مشهور به ابن كثير.
- 8 - **تفسير جامع البيان في تفسير القرآن - تفسير طبرى:**
محمد بن جرير طبرى متولد (224 وفات 310 هجرى قمرى)
- 9 - **تفسير ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل:**
تأليف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبى مشهور به جُزَى (متوفى 741ق)
- 10 - **تفسير صفوة التفاسير:**
تأليف محمد على صابونى (مولود 1930 م) اين تفسير در سال 1399ق نوشته شده است. نويسنده در تدوين اين تفسير از مهم ترين و معتبر ترين كتب تفسير از جمله: تفسير طبرى، كشاف، قرطبي، آلوسى، ابن كثير، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسير ابو السعود:**
«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى 982)
- 12 - **تفسير في ظلال القرآن:**
تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال 1387 هـ).
- 13 - **تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال 671 هجرى)
- 14 - **تفسير معارف القران:**
مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379.
- 15 - **روح المعانى (آلوسى):**
تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است.
(1217 - 1270ق).
- 16 - **تفسير قتادة:**
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)
تاريخ نشر: (1980/01/01).
- 17 - **تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.**
« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل » مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)
- 18 - **مفسر صاوى المالكى:**
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است.
- 19 - **فيض البارى شرح صحيح البخارى:**
داكتر عبد الرحيم فيروز هروى، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - صحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الشُّعْرَاءِ

تتبع و نگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**